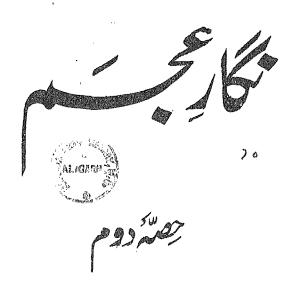


(99,47)



.

· Communication of the communi

300 برلورد اف اشدرزان عربك بنديشن آگره و تورخي ى عليم المائي

7111 3 3 4 V

M.A.LIBRARY, A.M.U.

The control of the co

PE7266

1996.gg

مرت مما الله المراج المرادي

-Sal	مفهون	نمبشار
4	انتخاب خارستان (لطائف وهَكَامِات)	١
id	انتخاب بهارستان جای (مطائبیات و مکایات)	r
p pu	اقوال زرين-	þ.
SYP	اسخاب العناليلير	m
MA	انتخاب رتمنات عالمگيري	۵
SY	أنتخاب أرميت الريال-	4
04	ذِ كَرْصِلُوسِ نَصِيرِ الدِينِ مُحِدِ بِهَا لِونِ ما دِسًّا ه _{ِ ر}	4
47	ذكر سلطنت عرس آمنیانی علال الدین محداکیرا دِشاه غازی	^
	انتخاب اخلاق محسني	9
	· ()	
٨٠	انتخاب سكندرتا مرنظاي-	1.
16	أنتخاب بيندنامه عطار	11
l o fatal	انتخاب بومستان سعدى	lir

باتهام خواج فراست مسین پنجر ساگره اخربارم بی برگستان گره طبع دنام - جنوری سیم اداع

الخاطريتان

(لطائف وكايات)

اگربیا بهم خورنم واگرنها بیم - مبرکننم - ابرایهم نمزند بد وگفت سکان بلخ را همی حالت است - گفتندسیرت حو فیان بلخ حلیبت -گفت اگربیا بند اینارکنند واگرنیا بندشکرکنند-

وق شخص بنزد کی طبیع آمد که در مزاجم تفری پیانده

با بدا دبست مان می خور د م ومین ده وخفتن نسبت مجموع بنجاه بود به اکنون سی بین خور ده نمی سود به گفیت سهل است مطبو هے بخور يريفضيل عناب دومن يسبيتبال وگل منفيت يك من - در صرين آب بحوشان تالست من بما ند- تربخین ده من بشیرخشت پنج من در آن آب سفر مب کن و بخور تا تلینی با شد-

(۳) دوکس درقطغهٔ زمینے نز اع می گردند- سریک می گفت از آل من است بنت على على السلام أ مند على لفت رس جرز د محر ی گوید گفتنده می گوید گفت زمین گوید جرد و از آن تن اند

بقراط کلیم منرتئبه لو د در علم که شخشته نها ده پو د و بر آل تحنت نقست ا حوالُ اسمال مشاہرہ می گرد روزے از تحت فرود آیرہ بودی ﷺ شاگردے باسمال درزبر مهار بائر تخت جار درست زرینماد هِ ل رَحْنُ مِنْ مَدِ دِرَّاسًا نَ مُكَافًا مُرِدُّ -لَّهُ نِينَ امْرُوزُ ٱسمالَ را بإيلاقُ سطرى درست بخونز ديك نرى البيح

أورده الدكير أمام مبضرصا دق رضى الشعندرا غلام يود-ر وزے بخیا نے گوش وے کالید-غلام آسے زد- اماملینان شدودرسيش غلام برنشست وسوكند دادكه بمكافأت كشم مبال فلام گوش ا مام تزم بالید- ا مام گفت اے غلام حیرا محایا می کنی وسخت ثر ر سنی مالی گفت از کسے که تومی ترسی من نیز می ترسم - امام ازیس خل سیار بسیت واورا زیال خود آزا دکرد-

دمستق سيرت لبنت جفت مشرب بهاد- يمال مترسم-(٢) جوع عرتي نبكاريد:-

وقت طبيب مزاج - قطدر جمكيم علم - امام - علام - روي (س) لقراط و امرائيم ادېم كه بودند ۹ احوال اليت ال منوليسيد -

(١٨) حكايت المام خعفر صادق وممة الشرعليد رابيا رت فوديدل كرده

(1)

آورده اندکه عفر سبر ملی ادبیب مامول بود- روز سے ما در مامول کسے را فرستا دکہ مامول را ادب کن که درخانه بے ادبی می کندو اور ابر گیشت کشیدند و خید تا زیا نهٔ محکم نزد- جنانکه ازالم ما مول حین مقطرات استک بر دخسارهٔ روال کردد فرد- سه

فرد- مه بهزیم وقت بیری مهت برباد جفائ مکتب و تادیب استاد کنیزم وقت بیری مهت برباد جفائ مکتب و تادیب استاد کنیزم و در آمد که در بر بر در ست و می خوا بد که مامون را به بنید و مامون در هال حیثمان رایاک که دو در صدر بقظیم مبت و اعا زت داد که در آید - حبفه برخی گوید که فدیر آمد و من از مدسی مامول می نبودم نباید که شکایتی بهت و در برکند - ازین منی بیج منه گفت و کلات لیسند بده گفت و رسی کنید بده گفت می در برسی ا در اعذر خواستم و گفت ما دالله که از استا د خواست می داند که از استا د خود می از الله که از استا د خود می در بی بیری در در کفت می دانم که ایس خود می این دانم که ایس

بادیب برائے آل کردی که فردا کرزدگ شوم وچ ل از فوردی بر آبم و تا دیب دیده باسم مرا بربیاره کان در تعذیب ترحم آید-سركلي كفنت اورا دعاكروم وبرغفل ولطف وفهم وسع أفرس سركهٔ دارد تورعرنت برص مرد مال گویندسرموه کاش

درروز كارسليمان منم صلوات الترعليد نسيرس بالمدرور حالت مسى به اوبى كرد قليا تخديزد و يك حيث مدر را كوركرد يدر شكايت سين سلمان برد- نيسروي ازمسى بهوس آمد اورا گفتند که چرا چنس کردی - لیسرلینیان شد ـ کا ر ومر دانشت، دست فودرا بسريد - قطعه

فرمت ما درویدر بہجوں بندگی فداست اے دانا انكلام فدانخواندستى توريا لوالدين أخسانًا سليان سيروا طالب كرد وسيرا مدوست بريده را اورد -پدر آن حال برید فریا دوزاری نر آور د- و انتقام نظلم نور بُّنْداسْت وگفت کاشُ ہر دو حبیث من برکشیے و در ۱۲ نو دبتر پدیے -مسلیفان علیہالسلام را ازگریہ اور حم در دل مد جبرتنل آمد و گفت دُ عاکن سیلمان دعاکرد- مبر دوتند رسست

يخ سنهاب الدين سهرور دي را با تمغا چي نديم يسلطان خصومت افناد-نديم كفت امروز مال توباسلطان مكوم -شنخ الفنت شب حال تو بارنهان مگوئم - ندئيم با مدا دبيش سلطان رفت و كفنت كرسالوس را درممكرت رياكر ده كه ندتيم سرامي آزارد-سلطان گفت فرداهکرکر وه سؤد بشیخ نا زخفتن کخرزار و هسجام ه ورفلوت ببندافت وسرم فبرت من روافت وكفت فل را گذا منشتهٔ تا بندگان ترا می رنجاند ٔ ۱ زگوشهٔ صومعب آوازے شیند که امشب ایں علم کردہ متود۔ یول سح شدند بمرا سي كرفت ويا مرا د كليدسم دكرد سُلطان نز ديك سيخ آيدو عذر تواست سنيخ كفت اور المعبود ك اود - ومرائيز معبور مر دو ما جيت تو دمبيو دان تود ما ل عرض داستيم معبود من غالب آيد-

(M)

آورده اند که علیات لام از ابلیس برسید که کرا دست سر داری گفت فاسق وال مر در او گیر باربرسید که کرا دوست سر داری گفت ندا برخیل را گفت مجب رسبب گفت بسبب آنکه فاسق وال مر د به تو به به بداست برسد دلذت بهردوجهال یا بر آماز ایر مخیل به منظومی مجل به کفرو ضلالت افتار د بهردوعالم ر بخ و محنت بینیر و قطعه -

این فاسق سفله اندیا جود اندار اید و دست دار بهتر خار یکه در دشر انگبیس ت از سدرهٔ بے کنار بهبست مستقر اسکوالات

(۱) تحليل صرفي مكبنيد-

روز بهزر - تاند بانه سلهان - بگراستن مکرده - سنو د سالوس. رسنی مد

- 12 3 2 2 3 2 (H)

بر کلی - الم - و زیر معنی - دعا مسلطان - صومعه - زامر-

رس در اُر دو کے تو دیگارید

(الف)نشسة بو ذركم كي از در درآ مر ... مراير

۱۳ ایچاره گان در توزیب ترخم آید-دب در دو زگارسلمان پنمیر نو د بالو اللک ین آخسانا-(۳) جعفر برگی و شیخ شهاب الدین سهر در دی که بو دند ؟ (۵) ابلیس کرادشمن تر و د وست تر دار د و چرا ؟ (۲) محایت جعفر و مامول را ابفارسی خو د بنولیسید- ہر آن کس که وز دیدہ باشیر د سنود طلع باییش نواندوز برآن کارگر در دار د طلع میں بین کرنامش نئی تی مرد -(۲)

(۲) نا بنیائے درمژب تاریک پڑا نے بدست وسیو کے ہر دوش در را ہے می رفت فقولے در را ہ بادہ و چارشد وگفت -'' اسے نا دان روزوشپ پیش تو کیساں است وروشنی و نار کی

است ما دان روروسب می بیسان است وروی و ماری در شبخه تو مرام به این مراغ را فائده هیسبت کامبنا مخدید وگفت کامن جراغ از بهرخو دنیست - از مرائب چون تو کور دل به خبراست. دایام به مدر دنی میدیمنت می وقط

ما بامن بهلونزنی وسبویم شکنی . قطعه حال نا دال را بیازنا داریخی داند کسیم

گرچه در دانشن فرون از پوهل سینالهٔ طعن نامنیا مزن مردم زسینیاتی زره

الكرنا منيا كاروكش بسالود

(۳) معلے رالپسر بھارشد ہوں مشرف برموت گشت گفت عسال را بیاور میر "نااورالبٹو میر گفتہ یُٹ ہوزنہ مردہ ست سی گفت" ہا کے بیت ۔ آن زماں کہ ازعشل فائرغ سٹود مخوا مدمر دئ

उडीए प्रिंग

(سالای دیالت)

فاضلے بیکے ازدوستان صادق نامکہ می نوشت شخصے در پہلوتے اولت سے ازدوستان صادق نامکہ می نوشت شخصے در آمدوستے اولت سے افردر بہلوت من در دے زن ندمرے ناشخص گفت دوستے ۔ استخص گفت کہ والشر ما مولانا این نامئر ترامطالعہ نکر دو ام گفت" اے نا دان لیں این کہ می گوئی از کہا می گوئی کے قطعہ

هرکه در کارخولیش مین ازوقت می نماید مجسکم طی سنندا ،

(مہم) کوزلینے راگفنڈ کم می خواہی خدائے تعالیٰ نیٹن تراپیوں ويكرا ل رأست كنديا أنكر سين وكرال جول توكورسا زو كفت آنکه به سرا جو ن من کوزگر داند نا بال حیثے کمالیشاں درمن نگراسیته

ا ندمن میز بهمان حتیم در البنال مبگرم قبطهم نو ش آنکه نصم بیسی طعیذ بر توزند سیرغم و کے زہمان عیب شخصیتی

طیعے را دیدندکہ ہرگاہ بگورے ان رسیدے روابر سرکشیدے۔ سبب آن راسوال کُر دندگفت '' از مرد گاں ایں گورسا اُن شرم دارم کربرگدی گروم ضربیت من خورده است - دوربر که می فکرم

از سترسب من مرده است - ریاعی اے دای تو درعلاج بیار علیل بر آمد ن مرکب قدوم تو دلیل درکشورمات مقت جال شدن برداشتهٔ زگردن عز رائیل

روزے درفقل بہاراں باحمیعے از دومستماں ویا رال بہوا تكشت وتماستائے صحرا و دمتنت بیرو ل رفتیم حول درمو صعے خرم عاً كرم مباختيم وسفراا بدائميتم سبَّك از دُورال را ديد - رُود حود را يَانْحا انبديكي أر عاضران سنگ ياره مرداشت وخيال كه نان دريش سگال اندا زندمیش وے انداخت سیک آنرایوئے کرد-ویے توقف بازگشت بهرهند آواز دا دند- النفات نکرد- اصحاب زال متعجب شدند - یکے از آن میان گفت ٌ می دانیدا بی سگ چگفت اُ گفن این برنتاں اربخلی وگرسنگی سنگ می خور ندارخوان ایشال چپر تو قع دانشت - وازسفرهٔ اینان چیشته توا*ل گرفت ^{بی} قطعه* غوا مرحوں افگندخوان نزدیف دور خطوبہرہ بروانجا ہے دریگ خطمسکیں گربه ازنز دیک چوب بہری بیجارہ سک ازو درسنگ

ىن يى رك بروئ براندا م من مى خير د ك طبيب مرد ظريب بو گفت" بیج شعرے بتازگی گفته لودی و برکسے نخوانده باستی ک

۱۹ گفت "آرے یا گفت" بخواں ^{یا} خواندگفت یا ر دیگر بخوال مُن بخواند ناسه نوبت گفت ُ مبرخيز كه نخات يا فني ايس شعر در د ل توگر د شده بود وخشکی آن به بیرو ک سرایت می کر دیو ل ا د ول خور بیرول کردی خلاصی یافتی -

مسكي سوالات

(١) جموع عربي بنوليسد:-شاعر- فاضل يشخص-طبع- خدىم يميب - سوال - رائة _ دليل -

دومستال نشسته بودے - نخواند دام - "اریک نشکنی کوزلشت -گورمستان - فدوم - توال گرفت . گرسنگی.

(س) محکایت نابنیا را بعیارت خود منولیه بیر-

(۷) طبیب جرار دا برسری کشید ۶ ده درول شاعره گره شده بود وطنبيب جهمعالي كرد و

(٢) بأر دوتر هميد مكبند :-

(الفت) نامنیائے درست تاریک وسیورنشکنی

رب کوز پنتے را گفتد بعیب خود بنی (ج) روز سے درفصل مہارال میر تمنع توال گرفت

-16

(1)

ازعبدالله ابن مجفر رضی الله عنها می آرند که روز سے عزمیت سفر
کرده بود - در خالت ان قرمے را دید فرود آمد و غلام سیاه نگهبان
آن درخمآں بود - آل غلام را دو قرص ازخانه آمد - بیش و سے
ساک الیتا دہ بود کی قرص بیش و سے انداخت بخرد دو گیے سے
را نیز ببندا خت آل را ہم بخرد و عبدالله رضی الله عندا زف می اور ا

ر سیدگه برروز قوت توهبیت گفت انجه دیدی فرمود-چراف را برنفس نود اشار مکردی گفت وسے از ما غربی است چنیں گال می برم که ازمیا فت دُور آمد د است و گرسنداست ... شخواستم که و سے راگرسندگزارم لیا فعمش که امروز میرخواسی خور

كفت روزه ونوابهم واستت عيدالتريا فوركفت كرمه خلق دسخا مراملامت مى كنندواي غلام في ترست ليس آل غسلام را نفس سگ راسک و تفریان سرسگ نفس مهرکه کرد امبث (سل) پئے ملیان بن عوید الملک کو مید که در آل وقت که نویت فيلا فت ازيني أمرّ. به بني العياس أنتقال بإقت وبني العياس یتی امتیررا می گرفتند دی منتدب من بیرول کو قدیمه با م سرات رك كالمشرف بوونت برووم ويرم كعلها ت سياه ازكوفه بيرول أَير درخاط من غيس أمَّا وكرآن حاعب الطلب مي أيند-ا زبام فرو رآ مدم مُبَكُو فيه در أ مرم بريج كس رائمي منشنا ختم كرمين وے بہال سوم بر درسرائے برزگ رسیدم درال دم دیدم ک هر دسے نو بصورت سوارالیتاد و است دیکے از غلاما فی ثمادیا گرواوبراآبده درمیش آمرم-سلام کردم گفت توکیستی و حاجت تو علیست گفت مرد سے ام گرنجیہ وارتصی ترسیدہ بمنزل تو نیا داور د ام- مرابمنرل ودر ورآ ورد- ودرجرة كرنز يكتم مي اورنيشاند-

چندروزاً نجا بودم به بهترين عال هرچه دوست ترمي دامشتم- از مطاعم ومشارب وملالس تهربيق من حاضر بود و ازمن بهيج تمي بريسير-ہرر وز نگیبا رسبواری سٹ رو با زمی آ ہدیک روز ازوپر کسپیرم کہ ہر روزترا می مبنی کهسو ارسقوی و زو دمی آئی۔ بچیے کا ر می روی ہِ ہ ابرااسيم بن المان يررم اكت الشت الشنده ام كرينا ل شده ت - ہرروز می روم بامیدا تکرشا پرکہ دے ر ابیاتم وقصاص مپراندونستانم يول اين را شنيدم ازاد پارتود د رنتجپ ماندم کهمرا قصا درمنز ل کشی اندا خت که طالب شنل من است را زخیات غودسراً مرم - آن مردراتام وے ونام پرروسے پرسیدم -د انستم كدراست ي كوير كفتم" ا ب جوالمروترا در ومرين حقو في ليسا رالست واجب است لرمن كدىزصهم تود لالت كنم واس راه آمد شدىر تو كوتاه كر دانم-اېراسيمن سليمان منم - غون پررخو دار مُن تَخِواه مُؤْآ وازمن باورنكر دوگفت ازمات فؤ دية نتك آمد هُ -یخوا بی کدممنت خلاصی شوی گفتم لا ، د انتیرمن ۱ و راکشته اختنانها تفنخ دانست كراست مي تويم اربك اوبرا فروخت وينيال و مرخ مِنْه. زما في سرور مين الدانوت. بعدا زال كفنت زود با مشدکه به بدر رسی داد نو د آزتو خوا پرمن زینهار سے که

دِاده ام باطل مذکنم برخیز و بیرول روکه برنفس خود ایمن نستم مها دا كەگرنىرے يېتورسانم- ايل گفت ومېزار دىنارعطا فىرمود- لېگرقىم-زمر وان جمال مردی بیاموز وانمردا إوانمردي سياموز رْبِيان ا زَطْعَن يَدِكُو يَانْ تَكْهَدَار درون ازکس کس ویاں نگیدار كه آن بدرخمهٔ درا قبال و دکرد بکوئی کن تال کو باتو بد کرد مگر د دح بتوآن نیکوئی ماند چوآئیں کوکاری کنی ساز روبام باگرگ دم معاجرت ی زد - قدم موافقت ی بنیاد ساع گذشتند در استوار بود- و دلوارْرها رگر دال گردیدند- تا بسوراف رسیندکر برروباه فراخ دیر گرگ تنگ سروباه آسال در آردگرگ بزهمتِ فراوال-انگور ما دیدند-دمیوه بات زنگا رنگ یا فتند - رو باه زیرک بود- حال سرون رفتن را ملاحظه نمو دوگرک غافل ميدانكه توانست بورد فاكاه ماغمان أكاه متديوي

بافتند - رو باه زیرگ بود - حال ببرون رفتن را طاحظه مو دوگرک غافل خدا که تورد - حال ببرون رفتن را طاحظه مو دوگرک غافل خدا که توانست بخورد - ناگاه باغیان اگاه شد بود به به برداستن درودار برداستن دروسک بالشان نهاد - مرویاه باریک میان زردار سوراخ بررنت وگرگ بزرگ شکم در آنجا محکم شد- باغیال بوسک رسیده برستی کشیر خیدانس بزدگه گرگ نه زنده ندم ده بوست و زیره لینم کندیده از آن مگن کے بیروں رفت - قطعه-زور مندی کمن کے خوام بریر کا حرکاریوں خواہی دفت فرمبیت کرد لیسنعمت و ناز زاں بنیدلیش کیوں خواہی ت

رسم ارتی در مین در منیش و نیز در کسن عربیت سفر کرد ناگاه برب است به برگستن در ناگاه برب این مین در است بازگستن در ناک مین در است بازگستن در ناک و در بروت مرحم نمود و مرتشبت خود سوار کرد و خود دا در آل از از اب انداخت و شناکان در در آل اثنا آ واز بگوستن رسید که کرد دم چیزے برسید که این و از مین در برسید که این و از است و این در در در این اواز باشت تو برحندی داخ کرد آل کارگری آیدانا میان در در در این ایرانا و برحندی داخ کرد آل کارگری آیدانا عادت و در که این آیدانا عادت در در در این کارگری آیدانا

نین عقرب نذاری کس است مقتمات طبیتش این است سنگ لشیت با خودگفت کربیج مهازین نسیت که این پرسرشت راا زین غو د بربر بانم ونیکوسیز مان رااز آسیب و سے خلاص وہم باب فرو رفت وو نے راموج براودگو ماکہ برگز نبود۔ ہر موانے کہ دریں نرم گہنشروفسا د به از ال نسیت که در نوح فنائو طاور دے زیر خلفی خود خلق از و مازر بیند

ره) موش خیرسال در دکان خواهٔ لقال لود-ازنقلها ئے خشک و میوه مائے تری تورد تواج لقال آل رای دیدواغافس می کردو از مکافات وے اغراض می منود - تاروزے حرصت برآل دہشت كهمهال نواج بسريدوا زمئرخ وسفيد ببرص لورنجانه فود كمشلة فواحيد لوقت ماجيت وست بهيال مرد، يول كيسمفلال بتى يافت ويول مورة كرمستكال فالي. وانست كداين كارموش است كرب

داركمين كردواورا كرفت أيشت درا زدريات اولبت وللناشف تالسوراخ ودرفت وبإنرازه رستند ورأن را بدانست وبال ل كرفت كرا سوراخ را كمند جنال كردج ل نجائه و برسيد فاند دبير

عي ل د كان صرافان سرح وسفيدسهم رخية - ودين رودرهم بالهم أميخة -هی خوربیرون آور ده نقترت منود- وموش را بیاورد و به میگال گربه سیرو نَا جِزَائِ فود ديدِ انجِه ويدومكافاتِ ناح شناسي فودكت بدائيكشير

گرسۋروسترے مهست در لعیاں همال را خرم دل قانع كهزهرستورو منرب رست درعر قناعت مهدروح آمدور فنت

دروص فرج نيت مكر دردم

روباہے برسرراہ البتادہ بود وصفح مرا قب برح نها ده - ناکاه از دورسیایی سیداشد به ل نز و یک رسید دیدکه ينج درنده گرگ باسط برسر دوستان ضاد ق ویاران اموافی بهراه ی آیند- نه آل را ازیس توهم فریع و نه آل را دِغدغهٔ آسیم ر د باه مین دوید. و سلام کرد وظیفهٔ احترام بجا آورد و گفت.

د بحدالتركيس ديريمذ بهر ما أره بدل شر- و دسمي قديم بدوستي

مديد عوص كشته امامي فوالهم كر بدائم سبب معبيت شالعيب

د باعث ایں امپینت کیست ی سک گفنت امپینت ما دستمنی منشال است - امّا دشمنی گرگ وستان ستغی از بیایا با راست و میب دسمنی من باوے آنکہ روزے ایں گرگ کہ امروز مرا دو ا ر فا قب وسے دست دا وہ برمہ ما حل کرو و باک سرہ براوومن

ینانچه عادت من بودورفقائے وے دویدم تا آل بر ہ اڑوے استائم - يوسى رسيدم يول مانر مدم - شان ويب وسى كشيدو بي موحب مرا برنجا نيد من نيز را بطر دوستي ازو سيكستم و يد تمن قديم سوستم"

بيشن دوست ستوزال ساك بركز ببتنغ دستمنى نخراشدت يوست مكن با دوست چندين دنتمني ساز كربرزعم او با دنتمن ستود ووست (۷) کیے رویا ہ را گفت 'میج آوا نی که صد درم بتانی و بیغیام نسکان

ده رساني " گفت مي والنير اگرهيمزد فراوان است -اما درين معامل ظرة جال است " قطعي ارسفله تنل مُكرمت اميد دانتن كشي تمبوح كير دريا فكندن مت

يين عدور بوشد ك بهرماه مال خودرا لورطه خطرمال فكندن

سكے اربیر طمعه بردر دروا زهٔ منهر رسید ایستاده دید که قرص کان گردان گردال ازسترسرول آردوروت نصحانها دسگ دردبنال و مے روال شدو آواز داد کراے قوت بن و فوست روال وات الرزوئ ول وآرام حال عزم كاكردة - وروسي كيراور وكافت درس سامال ما جمع إنر گرگان و ملينگال آشن في دارم - احرام زيارت

اليتا ل لبتدام سك كفت مرامترسال كداكر يكام نهناك و دمال سيرو لينك درروك من درقفات توام والرق عداستدنى ند

سكى راڭفىندىيە سېپىيت كداز درىير فاندكە باسنى كداكردان فاند نوّال گذشت ؟ "گفت" من ازمِص وطع و درم وبه بیطمعی قناعت مشہور ازغواتے بیشک نانے قانع ام وازیریا نے خشک

استخوانے خور کسند- ا ماگداسخ که حرص وطمع و مرعی مورع وسنکر شبع - نان یک مهفته اس در انبال - وزبانس درطلب نان یک

طامع نفور یو قطعه در الم می از مرحد او در مون طبع را بلست و مرکز آرزوشکست مرحاکه و مرکز آرزوشکست در این می کرد از در می کرد می کرد از در می کرد از در می کرد م

برهالهٔ عن گردماعت مباع ولیق باز اردم من دُمورکهٔ آرزوسلست (۱۰) ر و باه بچه باما درخو د گفت 'مراحیله مبایموز که چه ل برگشاکش سنگ در مانم - خود را از آل بر مانم یک گفت اگرهیهٔ خیله فراوال است ا ما بهترال است که خانهٔ خود به نشینی - ند اوتراییندوند تو اورا بهنی -

سا در ماهم و دراار ال برماهم المنت الرحية عله فراوال است اتا بهترال است كه فاند فود به نشینی - ندا و تراببند دند تو اورا بینی -فوط معم چسفله سودت خصم آن ندارخ در است چسفله سودت خصم آن ندارخ در است

پوسفلہ سودت معم ان مارجرد است کر درخصورمت و سے مکروحب لرسازکنی ہزار حیلہ تو ال ساخت وزہمہ آل بہ کرہم زصلے وہم از جگش احمت رازکنی (۱۱)

(۱۱) مورے دید بربور مندی کرب تہ ویلے را دہ برا برخود برقیم برنجی گفتر '' ایں موررا برمینید کہ بایں ناتوانی بارے را بایں مهم گرانی چیل می کستار یک مورجی ل ایس خن نشبتی رخبند مد و گفت « مردال ایر از دینے جمعیت کستیده اندر مذبقوت با ررا به نیروے جمعت و با زدیئے جمعیت کستیده اندر مذبقوت نن وصحیت بدن یک ماں ہے کہ آسمال ذریق بریکشدازال مشکل توال سان مجمم و حال کشند

علام بارے کہ اسمال ذرمیں سرکشدازاں مشکل تواں بیا دری ہم وجال کشید مہمت قوی کرلی زمر در مهر و ان عشق کال بار را بقوت و ہمت تواکشید (۱۲)

اسد. و دے راب قلاوند دید حرصش براں داست کر بر موش برت رسید. و دے راب قلاوند دید حرصش براں داست کر بہارش گرفت ونجا میڈ خودروال شر۔ شتر نیز از آئی کہ نظرت اومنصور برا لقباد است وجیات اوجیول برعدم فحالفنت وغیاد با وموافقت کر دول چوں نجانہ اور سیرسوراخ دید افایت تنگ گفت اے محال ندلین اس چداود کہ کردی ہی خائم تو جیس تنگ وحید من بین بررگ منائہ تو

ازی بزرگ نزاخوا برشد و نه حیشهٔ من ازین خرد میان من و لوهگونه صحیات درگیردومهالست مول صورت ندیرد.

وراج

۳۱ چو ل روی راه اجل زیں سال کری مبنم مرّا در قفااز یا رحرص دا زامت و دار ما

بار بائے خولین را چیرے شک کرد ال کرنست ت نے مرگ راگنجائش آل باریا

(میلا) شغالے خروسے را درخوا ہے سی بگرفت فریا دیر دانشت کرمن مونس سيدارانم - ومودّون سنب زيده دران - اركشتن من بدبيهيرونون ا

بر بتدبیر ترد از سرود دور مکس ایا گرشتر سب بتوان شور دشرگ

بتضرع مسپرراهِ خلامی که آبال!! ازین ٔ گرگذاری تبرے گیرد پینج

بدا فروخت - بیاموز - برخیز - می خواسی بستانی -د٢) جوع عربي نبكاريد:-

عزيميت مفر فرص وتت منفس فاق سبخي منزل طالب -زمّه- واحب - دنيار-عدو- مال. رُيّه-

٣١) قصد الراسيم بن سليان بالفاظ نور-سيكاريد-

(۴۷) الفاظ ذيل رأ واحد منوليسيد :-مصاعم مستارب ملابس فواطر مصارف وظالف واصرقاعوا

(۵) ارْ قَلْ قُرْتُ بِنِي أُمِيةٌ وَنِي عَمَاسِ حِيرُ فَهِمِيدِ بِيرِ تَفْصِيلِ مِنْولِيسِيدِ-(۷) كرزه مرسنگ بشت را چرانيش زد م د سنگ نسينت از د بچه طورانتهام تو و

(٤) دومستى رنگ وگرگ علونه ألقا ق أ قار ٩

(۸) يارد وترجيدكنيد: -

(1) رویاہے پاگرگ ازاں تنگنائے ہروائ فت-

(ف) يك روباه راكفنت يان فكندن است -

(ع) امورے دیدن منت توال کشد-

(>) شفالے عروسے را واگر نواری لقر لقمہ کردام



دا) کارے کہ مکردن آل سٹرم آید مگفتن آل ہم سٹرم باید-دا)

سر قط كرادي و أو موجود

منع ندگنی ۔ (س) خوش آئیکس اسرت کہ دشمنان ا زاندلیشی آزاراوامین باشند

مذكه دوستان او بزار تهجو دستمن (۲) درتری خصلت كريم ترك علی اوست - دبيتر من خصلت كنيم ترك علی او-

۱۹۳۷ (۵) فاضل ترین علمها سه چیز است - سیکی آنکه رشمن خو درا دوست سازی - دوم آنکه ناد آن را به تعلیم و ترسیت و اناگر دانی .
سوم آنکه ایل فنسق و فحور را به نید د نصیحت نبدن - (۴) سفراط را برسیدند که تونگری صبیت ؟ گفت صحت نبدن - (۷) سفراط را برسیدند که تونگری صبیت ؟ گفت صحت نبدن - (۷) سفراط را برسیدند شاگر د شها چه و قت بمال میرسد ؟ گفت آن و قت نبدال ندگردد - آن و قت نبدال ندگردد -

مكيم فلاطول

می فرمایند:-(۱) نام آنست که تورنولین *نهی،* واینکه پدر و ما در نها ده ا^د پد

شان است ندنام -

رسان، مسال ما مردن نا سنرااست - زیراکه مهل قبیج ترازان ۲۱) از طلب علم حیاکر دن نا سنرااست - زیراکه مهل قبیج ترازان

(۱۳) کسے تعلیم کندمرد مال را بجیز کر خود مکند بمبنرل شخص نا بنیااست

كه جراغ وردست دارد بجبت روشاني دسكران

per di

(۴) غفته در کلام بچونمک درطعام با پدکه نمک با ندازهٔ مصلح طعام وگرمهٔ فاسدطعام -(۵) چول با دشمن آغازنما صمه کنی از اطاعت غضب مذرکن

(۵) چول با ویثمن آغاز نجاصیم کنی از اطاعت غضب حذر کن
 که آل ترا از دستمن دستمن تراست -

(۴) درولینے که از مردم گرزیاں باشد بااو درآویز وآنجه در درطلب مردم باست دا زونگریز به (۵) اگر درنیکی دیج بری، ریج نماند و نیکی بیاند واگر دریدی

(۵) الر در تیلی ریج بری، ریج نماند و نیلی بهاند واگر در بدی اندسته یا بی لذت نماند و بدی بهاند به (۸) با دوست معامله چیال مکن که مجاکم محاج سنوی و یادشمن

رم) با دورت می مدید چاک می که جام می ج سوی و یاد من معامله حیال کن که اگر مجاکم عرض رووظفر نزایا شد. (۹) بخواب و آسالتن میل مکن الابعدازان که درسد ندیزی می ا

ان توات و اس من بن الا بعداران له درسه بنیزس می افس نفس کرده باشی - سیح آفکه تا مل کن که درآن رو زیمیج خطا از تو واقع سنده باید - دوم آنکه اندلیف تا در ان روز بهیج خیراکستاب تمود و یا ید - سوم آنکه بیج عمل

به تعلیم توت کرده یا به -(۱۰) افلاطون برا برسند کرتعلیم تاحیه وقت مشحی است گفت ناآل وقت کرعیب میل است به عكم ارسطو

می فرما نید:-۱) در دنیا بہیج چنرے برائے آدمیال از با دشاہ سیک بہتر نبست و بہجنیں از با دشاہ بدید شر۔ (۲) باکسے آسخن مگوکہ اگر بازیس سٹو درنجیدہ شوی۔ (مع) باکسے آساں کہ نفع آل بسیار باسٹ کم گفتن است ۔ (مع) اگر درو لینے بنو دے فضیلت سخاکے ظاہر شدے ، واگر گذاہ بنو دیے صفیت عفو کے بطہور آ مدے ۔

> مهنه خبر خبر خبر خبر خبر خبر خبر خبر خبر می از ما تید:-در ای میزار د وست را کم شارو یک دشمن را ابسیار-

(۷) از است و پرسیدم چرچیز است کرمعیت را برگفت طبع. (۳) انچه در دست من است می دانم از بهرکسیت و وانچینسب من است نمی دانم که در دست کسیت .

سن است می در مرد در وست سیست . (۴) از استا در سیدم نکی کرد ن مهتر اسیت باازیدی دورابود ن

۱) در مورید در ایر ایران بهراست با رمیدی دوربود در ایران میران در بهران در به در

(۵) حکیمه آنست که اگرترش روستے سخت تلخ گوید- جواب شیر س بر چول صولت عضاب اولغامت رسد نماموش ماند- ولمپین مستی

عقوست شيشم فروتورد-

ا تحد ما الشعلام الم

(۱) سیمیس تواضع نتمود که خدائے تعالی اوراع ختے نیفزود-

(۲) بارسانی زبان درفاموشی ست-

(۳) شرم مکنیداز اندک دادن ، که محروم کردن اندک تراست . (۲) هرآل دششنه کاردے احسال کنی دوست گردد- مرفنس را

۸۳۰ چندانکه مدار امبیش کنی مخالفنت زیا د ه کند- (۵) عدل مک ساعت بهتراست ا رعبا دت مفتا دسال -(۲) صدكروارنكورا خال خوردكر الشس بيزم را (٤) علمار ا مانتِ دارميغي انندكه با سلاطين في لفنت مكنند جول كر دندخانت كروند-

(٨) دوروه اگرنیک سوندتمام گروه نیک شوند- سکے علماء (4) خوشنو دی خدا درخوشنو دی والدین است وغضب خدا

(۱۰) بدا کے مهان تکلف کمنیدکه آنگاه اورا رشمن گیرید-وبهرکه

مہان رادشمن دار د خدائے تعالیٰ اورادشمن دارو۔ (۱۱) اگرسائل قبائخ سوال بداندگا ہے از کسے بہیج نہ طلبد- واگر كسے فوسيات كنشن بداندگا ب سائل را محروم نہ

(۱۲) حق تبعالی سه گروه را دشمن دارد وسه گروه را تنمن تر-فاس را دنتمن دار دوبير فاسق را دنتمن تر- بخيل را دنتمن دار د و لوا نگر نجیل را دستمن تریتکبررا دشمن دارد- د دردلیش

متكبررا دشمن تر- توعین سه فرفد را دوست دارد و سه فرفدرا دوست بارسایان را دوست دارد و جوانان بارسارا دوست تر دجانمردا را دوست دارد و فقیران جوانمرد را دوست تر- ومتواضعان را دوست دار د دامرا سے متواضع را دوست تر-

تعدى اللرعلية

می فرما نید :-(۱) پهمکس راغفل غو دکمال ناپیرو فرزندغو دیجال-د این سخت شده این میرون در نورون این میرون در نورون این میرون در نورون این میرون در نورون این میرون این میرون

(۲) خبر مکیه دا نی که دل سازار د- تو خاموش باش تا دیگری سبارد (۳) خدا و ند تبارک و تعالی می داند و می پوسند- و پهسایه نی بنید-و می خرد مرین ۸ -

و می خروست. (هم) کا ریان نصبه بر آید و شعبل کسیر در آید-(ه) میان دودتین حیال گونی که اگر دوست گر دندسترم زوه نباستی ..

(۴) هر گاه که با بزرگال ستیزد. نون نو دی ریزد-

(ى) گدائے نیک انجام بدازبادشاونا فرمام-

(٨) لدّت انگوربوه داندنه خدا وندميوه-

٣٠) اندک اندک غیار و فطره قطره سیا گردد.
(١٠) اگرور کن نود در و فطره قطره سیا دنبغا دے بکارسیا
فود دام بذنهادے ۔
(١١) مهرکسی نسنجرازع اب برنجد (١١) مهرکسی نسنجرازع اب برنجد (١٢) تا کاربرزر آید - جال در خطرا فکندن نشاید (۱۲) کالاست که قدر آن فروشنده نداند - ازجائے مفت یافتہ
یافائہ کسے شکافت ۔
(۱۲) دانرے کہ نمال خواہی باکس درمیاں من اگرچہ دست باشد کرمرآل دوست دا دوست ال باشد و جمینہ مسلسل ۔
کرمرآل دوست دا دوست ال باشد و جمینہ مسلسل ۔

(۱۵) بهرآل سریکه داری با دوست درمیال منه واگرهه دوست مخلص باشد چه دانی که وسقے دستمن کردد - و پهرگرنذ سے که توانی بدستن مرسال که باشد و فتے دوست کردد -(۱۲) و وکس مردند و تحسر فر دند یج از آنکه داست و مخرد و درگرانکه دانست و نکود -

(۱۷) نیک کبت آنست که خورد وکشت و پرخبت آنست که مرو ویمشت (۱۸) سیر مار مدست وشمن کوب کمه از احدی انحسنین خالی نیاستر اس اگرایس غالب آمر ما رکشتی واگرال از دشمن رستی -(۱۹) سه چیز بے سه چیز یا کدار نا ند- مال بے تخارت - وعلم بے بحث و ملک بے سیاست -

منفق سوال

(۱) سقراط فاضل ترین علها کواگرداند؟ (۲) سقراط کمال کرای گوید؟

(س) نزدا فلاطون بچه وقت بخواب میل باید کرد ؟ (سم) درولیشی وگناه چرا برنیا لازم است ؟

(مم) دروسی و راه چرا برمیالارم است ۱۸۰۵ مرز جمه حکمه کسیت ۹

(۱) انتحفرت صلی الله علیه کوسلم برائے علماء وا هراء وسائلان جه قرموده اید (۷) حق تعالی سدگروه رادشمن و سه را دشمن تر و پهنچاں سه را دوست و سه را دوست تری و ارد - الیتال کیانمد ؟ اسباب دسمنی و دوستی هم تولسید.

دوست تری دارد-الیتان کیاسدهٔ اسباب دسمی و دوستی هم بوسید. (۸) مشیخ سعدی رجمهٔ الله علمید مراسخ نهمان داشتن را زهیه می فرمایندهٔ

اتخالات

کایت شیاد

چنیں گویند کہ در مہد خلافت ہارول الرسٹید در ستہر لنبدا در مرو بود ہے چیز وبریشاں حال کہ سندیا دحالش می گفتند- و بوستہ ہار کا گراں می برد ۔ واز مرد حالی روزی می خورد ۔ اتفاقاً روز ہے اندروز ہاکہ ازائر آفای آبن می گداخت وازگر می بہوا جگر حریا می سوخت سندیا دیشتہ گراں می رفت ۔ تااینکہ بہ خانہ ہاڑ کانے رسید کہ آب دو ورف تہ بودند بہوا نے داست چوں ہوا تے بہشت ۔ و در بہلو نے درفائہ مصطبہ بود - بزرگ - با ربران صطبہ گزاشت کہ کینے بر آساید فیسیے معطر بروئے بہا مد - ازال تسبیم MY

ة من وقت سنده دركنا رصطنه سنت ودرآن خائه نغمه واورا لإن فوش ونشاط الكيزواليجان كلرخان لنمرسنج بكرق آير ببنشاط اندر شِد ورمال مرخاسته نجانه درول رفت - ورميان فالله باغ دیڈنزرگ، - و در ال باغ غلامان و خا دمان و مہرگونہ اسبا بیلیق و بزرگی آیا د ه یا فت و انج طعام خوستبویم شامتش آید - آنگا ه سه آسان کرده گفنت ایسے بیرورد گار و آفرید گار ا وائے روزی دہست که هٔ جانوران إازہم گنایان طلب آ مزریق می کنم۔ وازیشامت عیوب لبوت تو با زمی گرد م- که کسے را در حکم توالحتراض سیت و از کرد'ہ توسوال نتواں کر'د۔ تو ئی آں ذات پاک ہرکس راغواہی ہے نیا ژئنی - وہرگرا خواہی متاج کنی سیجے را غزت دہی وہریجے قبید ندلت بنی - تراسلطنت قوی و تدبیر نیکوست بهرکه خوابی روزی لبسیار ولنمرت بےشار دہی ۔ خیانکہ خدا وہر این خانہ را حت ب یا یاں ونعمت فراوال داد که کراز بهوائے توب و مطحوم وسرو گوا رالذت بروتها م اسب و عیش او در غایت اِنتظام موو بندگان فو دراً بهرکه هره میمنرا دیدهٔ - آل دادهٔ - یکے درعیش و طرب اس عے ورریخ ولوں۔ کے را بحت سرور است ول من نیره روز رئس ازال این ابیات برنواند اسات

چه گویم ازس گیند ننیز گرد از که بهرگر. نیا ساید از کارکرد شیحی را اہمی تاج شاہی دور می*کے را بدر سر ماہی دوہ* ہے۔ یے راد پر توشه از شهروشیر بپوشدیدییا وخرد م چنیراستگر د ارگر دنده دهر ٔ سنگرکن کزوچندیا بی توبهر ت بانجام رسانیرخواس ناگاه بسرے قور دسال ونسے کورُ دو زبیا قد ویر نیال بوش ازال غانه بدر آمَد - و آمستين حّال گرفته - يا و گفته بخانه اندر که خواجه ا م ترامي فوايد- حال ديدكه اركفته لبسرسر توال يجيديه جزر فتن بنر و خواجه گریزے نیست - در مال بار در و بلیز خسا ند به دربال سپرده - غود به بهال لیسبخاند اندر آمد - خانند دیدکه بنائے او از نشاط ریخته و بواسے او باطرب آمیخته است - در انجابزے با فت خرهم و محلیه خوشترا زباغ ارم کدیرا در ان صفاو خداوندان وفا دارا ل محلس نشسته و محدميث در بيوسته اند و ارتيم بكونه لقل وميوه وكل ريحال وخوردنها في لذيدويا دة صاف انگوری فروهیده اند و الات ساغ وطرب از خیک و عود و نایخ د دف کنیزان خوبر و را در کون است - و میر کدام در مقام خوشین بترتمیب نیکواکمن خوش صف کننبده اند- و در محکس مرد سیال

نحترم كه آ نارىزركى درويدىد- وموئ سبايمش سيبيكشند لود-وليكن غوش صورت ونيكومنظر- وفدا ونديهيت و قار وعربت و ا فتخارلود- سنديا د حال ا زمشا بده آن حالت مبوت مند-با فود گفت این نفور فوش از لقعهٔ بائے جنال است و فانه بیج ازیا دیشالی است -آنگاه درغایت ادب بیش رفته مجلسیال را سلام داو الیشال را دعا گفته زمین بپوسسید و مزیرا نداخست ر باليتا دخدا وندفيس اورانسسترج سنورداد وننبر ديك نود خواند وا و را خوش اً مدَّلفته ا زبهر دلج نی ا و یا اوسخن آ خا زکر د و بهی پرسید-تااینکه سفرهٔ خوروینها حاضراً و رندیسند با دخمال میش ایده نام خدا را برزبان بُرد- ولفِرر كفاست نور دني بخوره وست بعث ته شكر نعت بجا أورد- أنكاه حسرا وندمنزل كفت - نام توهيب وج صغت داری و سند با د حال گفت - اسے خواجہ نام س سند با دخال سبت که با د مردم بدوست سنم وهر دگرفته صرف زندگانی کنم-فداوندست کرده - مدوگفت - اے قال! بدال که تو مامن بهنا می - و درانسند با د بجری نام است ولیکن اے حمال اقصد من ایں است که ابیات داکریر در فانه می خواندی بازی خوانی سامن نشنوم مظال شرم کرد-

۱۹ باسند با دبحری گفت بخداسوگندت میدیم کدمرمن مگیراز آن تنکه
رخ وشقت و ب خبری آدی را ب خرد و بیات فردنوان که
با دبحری گفت کدمنرم مدار که زیر ا درمنی و ابیات فردنوان که
مراازال ابیات کسینوش آمدیوی کسند با دخال بشنیدن
رغیبش دانسته را بیات بخاند و دسند با دیجری از سشنیدن آنها
درطرب مند و بخال گفت و مرافقه الیست محبب می خواهم که
تراازال با خبرگنم و متامست ما جراکه مین ازین نبک بخی و کامرانی
بامن دفته با تو بازگویم بدال که من این سعادت نیافته امویمگر

مشقى سوالات

(۱) مستد بادهمّال که بود ؟ اوبچه طور درون خانه با زارگال رسید؟

(٢) سند باد بحرى باحال ديدماملت كرد ٩

(٣) جموع عربي شوليسيرد-

44 طعام مقیدنعمت مایت منظر بقدر غرمیب -(۴) تحليل صرفي مكبنيد :-

آفرید کار می گردم - نهی - دادهٔ - نیاساید بشنیدن به قال -(۵) معافی بنولید :-

حربا مصطبه الحان بمشروب وستور دار بمشام مففره

انتحا ك قعات عالما يرى

رفعرا می فرزندسوا دت توام محداعظم مفظ النتر تعالی وسلمحسن مبایب و میرال کار محیا که کور ابر عابیت خاطر افضل احبیل
معز ول نشد- و رعایا نیخ اسنجا وا دیلا دار ند و سر به سنگ می زنندوی کومیند- ع زنندوی کومیند- ع اگر تومی ندیمی داده روز دادسے مست حق د انسته با حوال سكنُه آنجا وارمسند والا جاكيه تغييرخوا بدشد و

فرزندسعادت توام ميثنظم خفظ لشرتعالي وسلم ظاهرالبيه ناظ ديوان خانه آل فرزند غاليجاه 'ورقمار خانه قمارمي باز ديجيف َ عبد حيف إلى المصف دعوي على ابن ابن المعنفلات ونساني -بركار ما حدمت دكه خريني رسانند - يار فروستي نوا ير بود ي اترا مديد مقررسا زند وتهديدكنند

مهين يورخلافت إمنعم خال ازمضور رخصنت يافث تاجاتيبيره تخيربز بأن ادحواله مت واللاغ نمايد ازفود خرم نيست كمليتم وكهامى روم وبرسرايس عاصى مربعاهى حيه نوابد كذشت حالااز مهمه مرض می سنوم و مهر را بخدا می سب رم - فرزند ان نا مدارکانگا را باید که تخالف نه کنند و توزکشت و و ن خلق که سندگان خلائ المرنشوندو انحد منظري آير طرفه بيكا مديريا شدتي است اميز د ومقلب القلوب توني حفاظت خلق المتركم ودا بع بدائع فانواه- 4

چراغ راه سالکان طرلق ریاست و ملک داری کنا د-

رقدس

مهين يورخلافت بإوج دسلامت فنس فتح الكترخال رايراناوس كرديد- ما در ايام شهرا دگى با مرا يمحيسلوك مى كردىم كه بهمه راضى لو دندو در صور وغلیت توش دل تحرفیت و توسیف مامی کر دندیل باوصف اقترار بهادرنا بهرمان لغف بالترك رفاقت اوكرده ملازمت ما اختیار کردند وجمعیکه براشاره برا در نامهر بال حرکات نا ملایم وحرفهاسئے ہے ا دیا نہ برریان آور دندیتا زیا نئہ اغماض و محل متنيشه وازسرانها ف اقرار برصا حب وصلكاً ماكروندانقتن دِ ا ری و بها دری ما بر لوح خاطرات نرف اقدس اعلی حضرت فرنسي سنت وكارياك دست استر برزور بازوك اين ويعيث ورت گرفت مشامتل فستح الثرفانے را رنجیدہ خاطرکر دید بہجو إيى حكر دارمهه كاره را بجارع ردّ منها مي آمدست كمسته دل بموديد . فرد مد جزار تعل و گهری دی دیدو رو دل را شکستُه نه که گو پزشکستُه صَىٰ مائمفیٰ - اگرهاً لاہم ویجوئی کیند بہتروبرائے اصلاح کا رہفید

ا ه نصیحے کنت نشنود بہإنه نگیر که ہرچ ناصح شفق بگویدت تبکیز بیشتر ہرچ رضا۔ والسلام علی من ابتع الهدی -

مشقى سوالات

(۱) رفعات عالمگیری ازمصنفات کسبت ؟ (۲) ازمهین بورخلافت گراخطاب کرده اند ؟

(٣) منعم خال كه لود ؟ احوالش يگار بد

(۴۷) جموع ذیل را وادر منولیدید:

نخائف مظالم عمال فطرائف وطرايق وظاليق واخلاق -

(۵) باگرور بنولیسید

(العت) مهین پورخلافت مینم خان ملک داری کما و .

(دب) مهبن لورخلافت با وجود مشكسته ول تمورهبر-

الخاريالال

وكريادشانى فردوس مكافى ظهيرلدين محربابربادشاه

درمكت بندوتان

در زمان که ممرشیخ مرزا در شهراند جان بود در مردمه بهری مطابق ۱۵ ارماه فروری سند که عیسوی از نیل تغلق کارفانم دختر اینس خال فرزندس بهجود آمد در سوم به محد با برمیرزاگردید چول بسن دواز ده سالگی رسیداز جانب پدرایالت خطهٔ اندمهال بافتاد یافت چوک مرزار وزیمها رم در خدان مود محد با برسرزا با تفاق امرامیخ ماه مذکور پخت حکومت در محد با برسرزا با تفاق امرامیخ ماه مذکور پخت حکومت اند جال نشام اورا

DW

إلدين محد مثماد- بعدا زال ورماورالهنريا سلاطين خيتائي اذبيب يده سمرقند رأسنح نمو دحول سلاطين اوزبك بخيال تسخيرا ورالينبر لشكرغطلي مت بنجا راكشدندطاقت مقاومت درودنديره متوه برخشان كرديمه ويرخشان رامتصرف شده درا وامرسنا فإهر كابل بدست آوره در مطاف جری قندها رانسنیر نود ما این زمال اولا د امیرتمور را میرزامی گفتند) حکم داد لید آزیں بارا بادشاه كويندودرآخراس سال شاهرادكه محديهالون دركابل تولديانت وهول درسال ۲۷ و خان ميزرا حاكم يدخشال وت شديا برشاه شاً جزا دُهُ بِمالِيل راكدسيْرده ساله لود كيكومت آل ولايت امزد ساخت - بایرشاه یانزده سال در ماورالنهروکایل حکومت نمود-در آئین اکبری مرقوم است که با بریشاه بیرول کا بل در د و امنهٔ كوه و فن كو شبك از سنگ مرمرسا خته بو دا زمشراب نبر مي كر د. و باتراً وشطیع دران جا بزم نشاط می دانشت و این مریت مکرری وا

نوروز و نوبهار وسے و دل رباغوش است بابرلعبیت کوش کرعسالم دو باره نیست دورسال ۱۳۱۷ هرجری غرمیت تسخیر منبر و مستمان رانمو و همتوج DM

با دشاه با مکه لاگه سوار و مهزار زنجه فیل در میدان یا نی بهت که سبر ن کی سه منز ک ست نز ول نمو د ه مایک بیفته هر د و کشکر با بهم ز د و نه ردی کر دند تا آنکه روزهمه ۸ روی سس ایم نشکره مناکرای منودہ اربط سیں حنگهائے مرواندمی کروند بہا دران نشکر بابری ا دُم وأنكَّى مي وآ دُير هِيل مائيدًا لهي بهم عنانِ مركب ِ بايري بود فتح بربرهم علم اقبال بابري ورزيده شكست برسيا فافغان قاد وسلطان الرالهم بالميع ازمقر بال مشتكت تدر وسلطنت لیندا نقفنا سئے یک صرروسی ویک سال از فتح امیرکه در امام ت نَهُ با وسرًا ٥ از اولادا فاغمهٔ ریخنت دیلی نشسته بو دیدنصیب باسا دُّما رد پد ابدا دست دوار دهم شهر مزادر داخل دیلی گردیدو تحنت سلطنت جلوس منوده فرمانروائے مالک میندکشت بعیدازال ئا ہزا دہ ہمایوں را باکرہ فنسرستا د ماخزائن آنجارا شيط نبايد- شا ببزا ده چول با گر و رسېد يحرما حربټ را حيه نام اراولاً هَا مَا كُوالِيا رالماسے بشاہزا دہ ببش ش نمو دكه مشت منتقال ذرن واستنت شا هزاده اموال وخزائد آنجارا تصرف تمو وه مراجب نمود- وحِنْدُگاه در فدمن با دستاه توقف نمو د وا ذن مرْضَى كُرفية

ذكرماوس تعياليان عميالول بادشاه

برقحت سلطنت بهدوسال

بعداز فرت يدروعر ٢٠٠٧ ساكى دره رجمادى الاقل كسل فيهم دراكره مرمراً رائے سلطنت سندہ چوں مہوارہ مکنون فاطر ہمالونی تسخیر مالک و آسالیش رعایا وخوشنودی سرا داران ویرورش چاکراں بو د بلاد کابل دملتان راتیول میرز اکامران داد تومیل ترابمیرزاعسکری-والوريائميرز الهندال - و برخشال را بميرراسلمان تقوليس منود و چاران را بریک علی قدر مال مناصب و انعام سرفراز نمود-بعداران تهيية افتاح قلاع وبلادرا مركوز خاطرسا خة لعَدارَشْقْ ما ازجلوس بجابن كالنجر تنضب منوره راجئرانجام طع دمنقا وخود رخة ودراكم مالك بهندرايات عكومت افزاست تيون سلطان بها در قرمال روائے تجرات عرم مخالفت منوره ، روانه آنھوب كرد يدسلطان بها درتاب مقا ومنت نياورده مرتببت بافت و كجرات ستصرف بإدىثاه دراً مد- واندك يّدت از قندهار مامزًّ بهار رادر صطر فبط ورد واستقل اعتمام بداكر در دراي

اثناامًا رِيْرُو ج مِيْرِشاه بغرض اقدس رمسيده فوج بدفع او نامز دنموده مشرشاه باستاع توجهت كرشابي استقبال كردوبر الشاك شخ ل أورده شكست داد-با درشاه خود بالشكر عظمه رميقا بلاو برآمده درنواح سُخله مُنگ سلطانی فی مابیں واقع تتدوُّتمکست بر فوج شایمی افعاً ده به بهرمیت رفتند- بهایول با دشاه به اکبر آبا د رسده نودسازے می کردشپرشاه ازعقب دررسیده - در آل نواح نیز هنگها تے صعب قیما بین رو ئے دا وہ - ودو مرتبہ ہما یو ل شاہ را ست داده برسندسلطنت منكن گروید- بها یول شاه یول مجمه ا مركوبط رسيدرانا حاكم آنجا سترائط خدمت گذاري را سبقديم رسانيده-لطن حميده مبكم لولد كرند وهمأ يول مثناه آجداً زحيْد روز روانه تندها رُكب وحرم فودرا در منهم اركذار ده روانه برات كد وربي راه توانی قیدها رمیرزاعسکری خمیر واسب آب هالو**ں** شاہ راغار کرده محمداکبررا بدست آور ده میش کا مران میرز ا کابل فرشاد- ، ہمایوں شاہ چندے درال ویار سرکیٹان وجبران بود کیل را تقضآ جندماه ناچار مت دغرمیت بایران را قرار دادیو ل مجراسال سید برم فال خانال را بدرگاه شاه طهاسپ صفوی کی بی نموده

ایں قطورا از وارد اتِ حالات فود برشاہ ٹوسٹن ۔

خسرواعمر سیت تاعنقائے عالی تم مستقلی قاتِ تناعت رانشیم کردہ روز کارسفاری گزم نما و جوفروش مسطوطی طبع مراقا نع بهار زن کردہ

تمنی سیراست و عمر الشت من کرده بو ملے اوکیقی علاوت و میرا من مراده آ

و کارس کا ان دارم نه با در شاه طهاست رسیدرشاه پرست خط خود این حول ناممهٔ بها لول سبا در شاه طهاست رسیدرشاه پرست خط خود این

شر درعمز ان کتاب درجواب نوست سیشعر

ہما کے اوج سعادت بدام ما آمتر اگر ترا گذشے برمقام ما آفتد پول جواب ہما یوں رسیدا زخواسان توجیح فروف کی تجور مورکر دید۔ مب الحکم بادشاہی در ہرمنزل محام در قدمت گذاری اوفروگذشت

نمی نو دند. تا وارد قرون مت رئه ه طهاسب مقدم همایول را بهای^ل پندامت ته اُنچه لوازم مهمان نوازی بود برآور ده چندروز و شبخ سروانه

برپا دانشت بهالول در روز مش الماس گران بهرائے که خراج ا قلبح لدد برسم ارمغال شیکیش به شاه نو د وسندسال در انجا بخش گذانی

توفف نمود لعدارال استدعائے اعامت و مردنمود - باوشاه لیسر خود شلطان مراوم مرزاد وازد ه میزارسواد قزلیا ش عزم رکاب و سات

ر دانهٔ مند و مستان ساخت بول برقندها ر رسدمبرْ داعسکری در حصار قندها أرتحص كشنت بهايول بإدخاه درمفهم محرم سلط فهره برقلعه پورش ور درمیرزاعسکری مضطرب گردیدنصواب دیداُ مرابکال ىشرمسا رى تحبنور ہما يول آ مرہ حصار را يا وليائے دولت تغويقر بمړد بهایون قلعه قندها رراموافق وعدهٔ که برشاه طهاسی کرده اور سه مثهزا دهٔ هرا دمیرز اسپرد ومتو جنسنیر کابل شد میرزاکا هران ساسیمه شده بطرت غزنین فرارتمود- جالوں بدوں خاک کابل راتصرت نموده بديد ارمجد اكبرتوش وقت كر ديد-ليد ازيند كاهميز الامأن ك كروا فرثم آورى كرده روبه كابل آورد- بهاليوب بمنع أوشغول وتتوجه شد. دریس بین اکثر سر داران قرز لباش که به کمک آمده بودند به اوطان خود رگٹ ندیمایوں خود یا فوج قلیل ہر مخالف تاخت آورده . بیرے پراسپ سواری اورسیده از اسک فیاد-شكرغننم غالب وسياه مهايول مغلوب سنده فرارتمو وندم ر زانگا مران فلغب رامسخرکرد و لیدازسته ماه باز همایول تدارك ك ديره با مزراكامران حبكيده اورامنهزم كرد انيرو ميرزاعسكري را كرفته فيديمنود بازميرزا كاهران درميان افغامان برجمع آوری سیاهٔ مشول بودیهایون اول حاجی محرفان راکه

یا نی ضیا دادد تبقیل رسانید. و لعد تتو حبمنبهیه مرزا کامرال گر دید چوں به سوا دِخيبررسيد ميرزاكا مران باعانتِ افاغنه بربشكر بهايون شخواز زده - كارى ازىلى بېردندىكى مىرزامندال دراڭ قۇن كىتەشد میرزا کا مران انرین ح بخشتن برا در فو د فائیره نه دید یس مرگر دید و بإفاغنه موست وسليول أفنانان ديدند كسوات نقفسان مِا فِي و ماً لِي تُمْرُهُ متصور نسيت ديست از رفاقت او کوتا د کر دند-^ا ناعيار بهبند رفته ببسليم شاهلتج مث يسليم شاه اورا گرفتذ مقدرتمو داو بالطالف الحل ازقيدر إلى كرفة براجة تكوكوط بناه يرد-يول سليم شاه ميرزا كامران را مدى دانست به تعاقب ا وبه نكر كوف رفت. برزاكامران ملاح اشقامت بدال جا تدبده ازنكر كومط بيش سلطان آدم رفت و اومير زا كامران رانگاه داشته به بهايون شأه فبرداد. بهایول شاه ازآب سنده گرنشه رسید سلطان آ دم کا مران را به بمالول شاه كر دند- آنائكه به كامران عدا وي دائستندبه بهايون معروض داستندکہ بقائے میان شاً موقوف برکشتن کامران است بها يو لقبل اوراضي ندس در مكرسياس ماطراً مراصكم به كوركر د ن او واد- اوراكوركر ده روائه مكر معظم يود- يول بهايول ازفتيه مرزا كامران و ديگر برا دران آسوده خاطرت رمشرشاه وسليم شاه

ت کر دند - دریں اثنا عرائض ا زلیض کسان یالی دہلی وآگرہ ر. برا بن معنی رسید کدلی أز قوت سلیمشا ه رُوسا سئے افاغنه یا لرنگرنفاق میشه کرده اند-اگرآن با دشاه رایات مهان کشائی را درملک ببندیا ایتنزاز آرندانسب و اولیٰ است بهایون منعمفال لا بر است کامل گر استه وشاهرا ده محد اکبررا بمراه برداکشنها بإنزده برارسوارموم بهندوستان مند- لعدار القضائع مرت پانزده سال در ماه صفر سالا فیم وارد سندوستان گردیدافغانان , دروالی رہتاس و مدود دریا ئے نیلاپ جمبیت نمو دہ لودنداز شنيدن منضت بهابي بي فو دنج ديرليف ن شدند بهايول وار دلا بور ارديد و افواج بهرها نب تعين نمو ده سرمندود ساكبور را در تفرن آور د - وسکندرست ه کربرخنت و بلی نسسته و دیا بهشتا دهرار^{لس} متوجه جنگ متٰدہ ۔ قرب میل روز درہند مقابل مک دیگر محارب مى منو دند - تاأنكر وردوم سعبان ملك كرسم بر دول كرصف أرا ر شکست رس کرمکندرشاه افت ده فراینوده در کوه سوالک يهال شد- بهايول شاه روزغ درمضان المهارك بردولت ا قبال به د، می نز ول ا علال فرمو ده بُرِخنت سلط نت علومس نمود خطبه وسيكر بنام خود جاري ساخت بفت ماه بسيد از مکومت بمود و بهداندان یا نزده سال در کابل و قندها رومرتبهٔ نانی بهونت ماه و چندروند- و مدت عمر شهل و نهرسال و چهاد و پهشت روز لوداور ا دولپسرلود محمد اکبرمرندا و محد مکیم مرزا-

و کرسلطنت عش شبانی ابوالمطفر حبل الدین محراکبر ایشافا آ بدراز فرت پدر روز جمبه دوم ماه رسیم النانی سات هم مطابق ۱۲ رفروری سام ها برس ۱۲ سالگی در باغ کلانور برخنی طفنت سار فروری سام ها م ملی و مالی نصب وزارت به خانخانان سکیه زد- و مجبت انتظام ملی و مالی نصب وزارت به خانخانان

بيرم فال انتفاص يامت - بعبد ازه م روز ازز مان طوس مسكندرشاه افغان كراز بهايول شاه شكست خورده دركوه مسوالك

پهال شده بودلت کر خطه مهم آوری کر ده سربیتورش برآورد. با د شاه نشکرشائسته بد فتح او فرستماده ا وراً شکست داد-بعد از آنکه خاطر با د شاه از طرت سکندرسشا ه مطنن شد اخپ ا سوْرِشْ ہمیوں بقال اشتہا رگر فت تفصیل اس اجال آنکہ ۔ ہیموں کیے ازمعترال میارز ٹھال وٹھالفان او مخالف ابود- واز اخار رطت بهایول شاه جون مهانیانی پرسرش افیاده با بفاد بزرارسوار وتوب فانه عزم تشخیر در کی بنود امرا سے شاہی كه در و ملى بود مجتمع ست ده بسركر دكي تروي خال شاب قدم ورزيد ندر لب ركن من وكوك شن زياد فأل مذكور شكست يافته منهزهم شد-وہمیوں بقال وہلی را تصرف تنو د ایں خبررا لعرض با دشاہ رسانیگر ّ با دستاه درسیجارهم ذی الحجر را یات ظفر آیات را بر فع ہمول مر ا فراخت ج ل خیام فیروزی انجام راَ در بانی بیت زدند-تلافی فرلقین دست وا د - در مین بنگامه تیرے کیٹم ہیوں رمسیار -رف سرموت متار ولت كرين ليثيت كارنرا داو او ندويهمو ل را د مستگیر کرد دی محضور رسانبیرند به ولسته، نوایل معروض را شتند که او تی اس است که از دست مبارک برگر دن این نافر مان سمشير روانند- با د شاه تنغ برگرون اورسانبد بهرام خال کارا و

تمام ساخت وحکم شرکه او را به کابل تن و نا را بدد بی نُرِ ده بر در دازهٔ شِر شاه منظفر ومنصور داخل دبلي گرديد و ماهما رسال اختيار كلى وحزوي المورظكت بدبيرم خاب نود. امااز آخا ئيكه ما دشاه را غور دسال تصور می کر دا زوحر کانے کہ خلات طبع با دشاہ بو د نظمور مى رسيد- تأانڪه درسال تحميرا وراازعهدي وزارت عز ل ساخت. ليس ازعزل سيرم خال ذراله ركيفيٌّ بإطلِّ ا فياً د فتنةً وفسا د درمالك مروسهم تفع ساخت وميد بار بارشاه حبكيده بنرمبت يافت-مأدمنع خال بعج وانحسارعا زم عتبيه عليه كر ديدبو برن كريا دشاهي رسيونغم فال دستم ك بردن بيرم فال خبة تجفورآ وروبا وشاه ازراه مهرباني عفوحوائم اورأثم رخصنت رفتن بكرٌ مفطمه ما د داد- خان مركورعا زم مكهٌ گرديد يولينم. بين كدد رصوبة كرات است رمسيد-مبارك خال معوض خون يدر يخ كشتن أوبرآمد وياحجع بربهائه ملاقات نزد اوآمد ذخج *پلیشیتن ز دکت^د نامسینه بشگافت و حهان فا نی برا و داع نمود* و در سال دو اردیهم از حکوس یا دشاه دا را تخلافت آگره را قرارداً ودرسال يا نزدهم از علوس ناك قلعداله آبا ورائمود-وورمرت فيها رسال صورنسا انجام يربر فت - لعد ازأ بحراك بنا جمام مكك

بهندوستان رانجیطهٔ تصرف آورده خاط را از اطراف جمع کرد-اکثراد قات به علمام وحکماء به مباحثه علمی شغول می بود- تا آفکه بعد انه کومت بنجاه و دوسال سثب مهارست نبسیز دیم جا دی اثنانی مهن اید مطابق مها را کمتو برمواده آع دراکبرآباد رصارت بعالم لعبت نموده در باغ سکندره که قرمی سیمبل از شنهر اکبرآبا درور آ در روضهٔ که میبی از وفات خود تقییر کرده بود مدفون گردید-

مشقى سوالات

(١) سيرت بابررا بإختصار منبكا ريد-

(۷) میرزا کا مران و شاه طهاسب کیانند ؟ ایشان با جمایون چدمعاملت

روا دائشتند ع

(۳) احدال خبَّك مهميد واكبر نوليسيد-

(۴) تحلیل مرنی کمنید:-

دوا زوه - ی دارند - تا ید- قدرس - بدآ مد- ستیر شاه - آن جا

كرده إد د- مي وانست

(٥) جموع عربي مؤليد:-

بطن-انغان نخرانه وشتی و وسیت د منصب وطن و دولت. نوج-(۱۷) ترکیب نخوی کمنیده-

(۱) بها يو ن مغم خال را بكا بل گزاسنت -

(هب) بهايول شاه شكست خوروه دركوه سوالك ينهال شده بود-

(ج) تا جها رسال اختیار کلی وجزوی امور ملکت به بیرم خال بود-

ن الحالي الحالي

016

(1)

آورده اندکه بیجی از علماء در محبس ماموں حدیث روایت کردکه اشخاص یا دشایان عادل در قبر تنفرق نمی سنود- و اجز استے ایشا از دگر نمی دیزد ماموں فرموده که مرا در صدق حدیث شائبہ رسیع نمیست اما داعیه کم نوستیرواں را بینم که فی الواقع منظم عدل بوده بربان معربیان حفرت درسالت بناه صلی الشرعلیه وسلم گرشته که من تول شدم در زیان مک عادل بیس عزمیت مدائن کرد چول برانجا رسید فرموده تا و خرکه نوستیرواں مکبنما دند- و بدانجا در آمر دید۔

عدل در دنیا نکو نامرت کند در قیامت نوب فرجامرت کند اندرس عالم معظم سازدت چی بران عالم رسی بنوازدت (۲)

ا د امیرالمومنین عمروشی الشرعنه درکتا ب جوابر الامار ه نقل کوده اندکه ایشال گفتند وقع درجا پلیت به تجادت جانب مدائن می رفتم دیمل جامرا زیر دیمانی بامن بود - چول بجوالی بدائن رسیدم دز د ال سرراه من گرفتند و مراغا رت کرده بار ما را بُردند ومن لصد محنت خودرا بعدائن رسانیدم - دیدا دخوابی بدرگاه نوشیروال رفتم چیل صورت تظلم من سمع نوسیروال رسید و برگهای حالی من اطلاع یافت طبیدا فرستا د تا دست با من گرفته مرابه و تاقے فرود آور درگفت این جا باش با د زوراطلب کنند و برد بارابستا نند-ومن در ال و ثاق می بود م و برروز از مطبخ خاص خوانچه طعام ملوکانه می آور دندو بین من می بها دندومن برروز به بین گاه کسری می رفتم و نظار هٔ مراسم ملکست داری و رعیت پروری می کردم - تابعدا زمیل روز بدال با و ثاقی در آبرم جامه باسی برده و دا دیدم نها ده و دست بریده آنجا افتا ده و کا غدو چهل سال می زرسیرخ میراه و سے بود - و برآل کا غند نوشته که تهل روز بالیت ادی تا دندور ابدست آور دند - درخدت توبه نز د تورسید - این جهل تنگه، مزده بل روز انتظار تست - چول به و لامیت نودرسی باید که از ماشکایت مینی -

(M)

آورده اندکه با دشاه قیا دروز سے درسگارازلشکر جداا فیاد-و بواگرم شادارشنگی بے طاقت گشنه برطرت می نگرسیت وسائیر دسرستیه می طلبید-ازدورسیایی نبطرین در آید-مرکب بدال طر راند خیر که نه دید درمیان با دیبز ده و بیرزن با دخترخود درسایک می کششه چی قیا درسیدال زن از خیمه بیرون دویدوعناش

كرفته فرود آوردوما حضرب كه دائشت ما ضركر د قبا دطعا م فورد وآب يأسناميد - فواب بروغليكر د لفظهُ سياراميد - يول ازخواب بر آ مربیگاه مشره لودشب هما ب حا اقامت منود- بعیدنما زمشام گاویج ارصحوا بیاید و دخترک آل زال ، آل گاُوُرا بدوستید مثنیرلسیارهال شدخیا نخه قباد را تعجب آید. و با خودگفت این جاعت کیمیت آن در صحرانت سداند تاكسيرسرانشال اطلاع تيابد مرروز حيدين ستْرا زُگا ویے می گیزنداگر در مِغَته یک روزنسلطان دیمِند مال الشَّان را خلائمي رسدُوخز الدراتو فيرك مي شود سنت كردكميول ىدا رالمل*ک رىسد آ*ل مواضعه را پرغيت نېيد- يو ل د خترک گاور اگرفت که بدوسند- اند کے سیر فرد و آید فریاد برآورده بیش ما در دوید که ما در رویخ به عاار که با دشاه مانبت طلی کرده است . في وتعيب منود وكفت ازجير والسي كفرت بريا مدا وكاهما لسار سنیر دادے - امروز اندک برگاه که باد شاه نیت بدکند حق سيجا نهُركت مردارد ثبادگعنت رانست گفتی و ان نبیت زول بيرول كرد وگفت اكنول سرود برسر كارمنوليس د فترسر فاست وديكي باركا ورا بدوست يدرسترك يار حاصل شد- بار ديكر ننيش ما دردويد مزوه نیکونتی با د شاه لوئے رسانید وازیں حاگفته اندکه ملک^{عاد}ل

بهترانست از ابر با رنده و آفاب نا بنده نظم بهرآن نم کداز ابر باران بود چربرگر دوا ندلی با دشاه نیا بدزمین نم بوقت بود چوعا دل بودشه رسخی منال که عدلش به استاز فراخی سال چوعا دل بودشه رسخی منال که عدلش به استاز فراخی سال (سم)

آورده اندکیوں آواز و جو انفردی عاسم جزیر و عرب دارالملک کمن فردگرفت و فسیت سخاوت اوبو لابیت شام و مملکت روم رسید والی شام خواست که اور ابیا زماید کس فرستاد و از دے صد شتر نشرخ موئے سیاہ جیثم لمبند کو ہان طلبید وشل آن شتر دردادی عرب نادر باشد ۔ اگریا فت سود لب یارگراں بہابود و فی الواقع در الق فت این فرع شتر در رمہ جام منبود دست فبول برسینه مها د درجواب اس عا وطاعتہ برزبان راند۔

بهرچ امرسنو دچاری و دولت نواه بهرچ حکم دود نبده ایم وضرت گا بهرچ امرسنو دچاری نیکو فرو و آورد-اسباب ضیافت چنانچ فرانور احوال او بو دمهیاگردانید بفربرد تا در قبائل عرب منا دی کردند که بهرکه شل این شترے بیا ورد به بهائے تمام از و بخرم و بمیعاد دوماً بهاید ورسانم - حال کلام بدین طریق صدشتر فرض کرده بسلطانی شام فرستاد بول ملك شام بري حال اطلاع يا فتأنكشت تعجيب بدندان تخير گرفته فرمود كمهايس اعرابي را مي آزموديم دا دغوديل بواسطهٔ ما در قرض انگراخت کس ہماں شتراں رامتاع مصروشام باركروه برست بهال الميحي ما رگر وانبير - چون شترال رانز دهامتم آ در دند یا زنهرمو د نامنأ دی کردند که هر که شترسیمین دا ده بیپا میر و ہماں شترخو در ایا انچہ بار دار دیگیر دو ببردیکیں اں میرشتررا بابار بخدا وندال داد ترج جيز برائ خود باز بكرفت خرلسبطان شام

رسير أفنت اين ممير مروت تدار مرا دمي زاداست وسخاوت

آوز وسخاوت واحسان حاتمي أخردري مان عبث بزيامة

أُورده اندكه سكتكيو. بدرسلطان تمرود او امل عال كه ملازم تسلطان تحوراد وبالسام السلب لنبش بمراشدت واوقات اولغامت عسرت ى كريشست بهردود تعرم شكاد تعد ارف - اگرصدر المسامد بدال گرداندسه دورسه آیوت و دیدکه مانخ و دورهجای

يرمد سكتكيم اسسيرانكين آبويكر نبت - يول بحير اوخرولود- با ما ورنتوا لسن كرفيل - اورا لكرفت دوست ويالش برلسين وور

بین زین نها ده راه شهر مرگرفت. آبهو که بچه خود را گرفتاً روید ناگشت و دریے می دوید و فریا دی کر دومی نالید سکتگیں را بردے رحم آمدو و باست آیو بچه را بکشاً دوسر تصحا دا د- ما درآ مد و بچه را بیش گرفت د روے باسمال کردہ بربان نے زبانی مناطات کرد۔ مص ع ا فى كەزبان بىزباتال دانى سيكتكين دست تهي لشهرمان آيد-ہمال سنب حضرت رسالت بناہ صلی النّہ علیہ وسلم رانخواب دید کہ باوے می گویند کہ" اسے سکتابن! ابواسطہ آل شفقات و مرمنت كه از تو در وجود آيد و تجربت آل كرم و مرياني كد در حق آل بيجاره زيال بسته كردى بحضرت حق تعالى تفرب تمام بافتي- وماازنو غورشنو شديم وي سيحالةً نعالي تراشرف يا دشاس كرامت كرد-يا بدكه بدينده التي مرا بهمين توع شفقات يجائية أورى - دوريار أه رعيت تودطرلق مرمت فرد نگذاری سی بزر کے فرمو دہ کرج ل نواسطی سفف سی جو آنے یا دشاہی ایں جان قائی بابند اگر کھیت مرحمت سرافسانے سلطنت ملك باقى يابند بيع عجيب وغريب تباشر ملتوى وسرت رئ برت أر تحديث مراد كار رعیت برعاس ا مرحق كن كه مكر خسته اند وركرم وطف تودل ستماند

(4)

"ورده اند که این سماک به مجلس بارون الرشید آند خلیفه از برائی او برخاست و تعظیم کرد- این سماک گفت است خلیفه تواضع تو دربا دشاهی برزگ تراست از با دشاه نی توخلیفه گفت سخے نیکو گفتی ، زیاوت تنگفت مهر کدی تعالی اورا مال وجال و بزرگی در دواورا مال با بزرگان خدا مواسا داحسان کند و در جال خرد بارسائی در زدو در بزرگی تواضع نماید- می تعالی در مخلصان خود گرد اند- مارون برشت ید دوات و قلم طلبید و و برست خود این نخاص را بنوست و این نوشتن نیز علامت تواضع خلیفه بود. مثنوی -

زبرکال آزموده اند لب ازتواضع نیال کرد کس ازتواضع ببت دردونام دزتواضع رسیده اندیجام متواضع بزرگوار اود مظهر نطف کردگار اود

(4)

ا مام محدستبیانی رحمة الشرعلیه نزدیک رستید آمد- رستید اوراتنظیم لبسیارکر دینانچه برپاستے خاست واورا بجائے فو د منبشاندوچ ل بر خاست چند قدم سرسم مشالیت باوے برفت سینج از جلد خواص او گفت که با چنیں تواضع کی خلیف نمود مهاست خلافت تنی ماند- رست بد جواب دا دکه آل مهابتے که بتواضع زائل بیشود ناپودن آل اولا ترقدر كه با حترام بزر كال بكا يد كالسعته ومحو شد ه بهتر سغر فدر سے کہ نتی فطیم کسال کاستہ گردد مرقبے بحیال قدر کے اراستہ گردد آورده اندكه با دشام بو د نیامت جو انم د و خشده-روزم با یکے ازیز دیکانِ خو د فرمو دہ کہ مراآرزوست کے ہزار ہزار درم یج بخشم تو*چەی گو*نی -گفت این مقدار مال بسا راست _ این م ر اس است گفت اگرنصف از بعطا کنرول با شرگفت بهنوز أنست كفية خلغ والخشيد وكفت بهنوززيا دب غنت درربع حيميكوني - كفت منورر وسنة دركفرت دار درالقصة در قشر قراد دا دکه صدیم زار درم یا شد-گفت اگرچه کسیار است -آما سیک کس می باید داد- با دشاه فرمود که اس سیدولت من می واتم كراين مبلغ بتوار زانى كنم- فو درا محروم ساحتى ومرااز سخاوت با ز وانشتی-آل مرد- تبضر کے درآ مد کدایے ملک من خطاکردم سلطان اذكرم نكزر وسلطان فرمود توسفله ولالق عقوبت نيرقابل عطيت بم خودرا زیاں دادی وہم مرازریان من آنست کراگر آس مقدارال بو بخنیدم در سخاوت علی شدمه و تا انقراض اودارصیت کرم و

مروت من باقی ما نرے وزیان آدایں ست کداز خیدیں مال محروم شری اکنون صدینرار درم کہ خود مرال قرار دادی لبتان ودیگر محلس ماجنیس ملکی مکن مِنْنوی

سفلهٔ نخواېر د گرے رائجام خس نگذار د گلے را بېرهام سفله سیه رو بور د د بر بنسا د سفایا د

(9)

آورده اندکدروزے سیے از امرائیش بادشاپ الستاده اورد شاه با و در مہم مشاورت می فرمود قضاراکی دمے در سرائین افتاد بود وساعتے امیرا می کرنگ ونیش زہر آلود خود ضردمی رسانیدا قتلکہ نیش و سے از کارہفا دو ہر زہرے کہ داشت بجاربرد - آل امیر مطلقاً در ال مشاورت قطع سخن سکردو تغیرے درون طاہر نشدہ خفش از قانون عقل و قاعدہ حکمت الخراف نیا فت تا بنا تہ آمد و آل کردم را ازجامہ ہیرول کر در ایس شہر بہا دشاہ رسید شخیب و تحیر گشت ۔ روز دیکر کہ امیر بھا زمت آمد۔

مُسلطان فرموده كه دفع ضررازتفس واجب است توجرا دیرفذآزاد عقرب را از نو دمندنساختی عواب دادكهن آل نبم كه شرف محامله پ تو بادشاسی رانسبب الم زمرگرژ دم قطع کنم واگرام وز در نرم محلس بنیش که دے صبرتوانم کر دفردا درمعرکه رزم به بیتی زمراب داده دستمن عيكو ندصبر لوانم كرد-با دشاه راايس كن نوس آمد د مرتبيّز اورا بلند گردا تیدویدال مقدار صبر که کرده بمراده مقصد در رسید- م نخوابهم ازميركويت بصديندس جفارفتن

نشايد شيرمردان رابهرزه خدرمارفنن،

ز ۱۰) صهبی می گرید که روزے تز دیک از خلفا رقتم اورا دیدم ترخیت نیشته و دختر بنج ساله تحمیناً نز دیک و سے فرار گرفت مراکفت وانی ا برختر كفتم معلوم نلارم كفت دختركيسرمن اسسب برو دبوسهر فرق ن نتيتر بأندم وتفتم أكرُفلافِ المرتم عقوبتُ كندم والرجرانت نما يم شاپدغیرت اورا کرال دار د که برنجا ندیس آستیں دختر نها دم و برداشتم وسراسين خود را بوسه دادم - حليفه راآل ا دب خوس آمد-گفت گارخلا*ت این می کر*دی از نعمت حیات می ما ندی لیسه مرا ده منزار دینارانعام کرو-من میست کرائنه آل که از ال ورطهٔ خلاصی فیشهٔ بردم بهدرا صدقه وا دمر

آورد واندكه نواجه غلام داستت كافي خردمند- روزے بآل غلام

مقى سوالات

(١) ايام جابليت كراگويندوجيا ؟

(۲) دختر جگونه دانست که با دشآه نیت ظلم کرده است ؟ (۳) ۱ حال نواب سبکتگین را لفارسی خود بیان کنید-

« من عليد م وول الرسيدكرود ع احوالسس سيجاريد-

(۵) كايت اميرك كدكروم اوراى كزيد واوبهال طورميني ياوشاه در واوبها مشنول بولسيد-

(٤) امام مُحرَّم منسياني كربودند ؟ ما رول الرسيَّد الشال راجِرا تعظيم كردند ؟ (٤) أرووترجم كنيد :-

ا درد دا تدکیمیل آدازهٔ جوانمردی ۲۰۰۰ مردیان انگاری ان

دب) آورده اندكرسبكتكر و يجد دادر طيق كرفت ر (ج) أورده اندكه ابن ساك. تواضع فليفولود-

(٨) جموع عربي مؤليسيد ٠٠٠

اقل بحلس ادني اعلى المفل عرميت تعبيل نوع يشفقت إنسان مهم مقصد خليفه - ويناد - مال-

الحال المالكاكي

در حرباری تعالی

زما فدست آيد فدا في تراست فداياجال يادشابى تراست سمنستندانج بستى توتى يناهِ بلندى وبستى توتى توتى أفرننيدهٔ برهيمبت عمدأ قريدت بالاوليست ز دانش قلم رَال براوح فاك تونی برتری دانش آموزیاک خرد دا دىرلوگوائىي خىسىت یو تن رقبست برفرانی درست يراغ بدايت تويركردة خروراتو روستس بصركر د د گھر ہا ہے روشن ترازاقاب تونی کا فرمدی زیک قطره آب زس تارود تا تگوتی سیار د مادو بوانا گونی سیار

برون را نکریاری گرے تواستی بهان را برین فوبی آراستی سرختی باندازه در یک و گر زگرمی و *سرد*ی وازخشک و تر كهبرزال نيا ر دخر د درشار یناں برکشیدی ولیستی تکار چنال سبتی این طاق نیلو قری كه اندليته را نيست زويرتري نداند كهون كردى آغازشان بہندس کیے جو پیرا زرازشال بهرحيراً فريدي وليستي طراز بهال كروش الخبسه وأسال بنال آفریدی زمین و زمال له خِذا مُكِهِ أَنْدَلِيثُ مِرَّدُ وَمِلْهِ بَدُ سرفود برول ناور دری کند ناشدہدہم تو ہائتی بجائے اردا فرنیش لولودی فدائے زگروندگی و در درگاه کو مال نظر خسانی ازرا و تو به افكندن كس نيفتدريا سريخ مے کر ٹو گردد بندی گرائے به با مردی کس نگرد دلب نسى داكه قهرتو ازمسر فكند تونی یا وری ده تونی دمستگر بزبر دمستم وبنسرمال بذبر هركب تو دادى صعيقى و زور ر بات سل ست در رسامور أمورسه المعارة ارى الكال إربرو فرستى زنفدس مأك وبداری ازر گذر دود را فورولیشهٔ مغر نمرود را بمرغال تنني فيل و اصحابيفيل و در الشكر وحمن آرى ريل

گه آری فللے زمیت خسائه سمکی است نائی رسیسگانهٔ كتايد زيال جزيلسليم أو كرا زہرهٔ انكه از بيم تو مرا درغبا رِجنس تنب ه فأك تو داوی دل روش مان باک الراود وكرديم اندكت نيست كدمج كردره خاك را بيشينست تُراین فاک روازگنّه تافع سیرام زنمٹن تو که ره یافت كناه من ازماندے درشار ترانام کے اور کے آمرزگار توبيريا دى ازبهرجيه دارم بنيا د شب وروز و درشام و دربایدآ برتسين المت سناب أورم جواة ل سري البنك واليام يو در مح سند سريراً رم زواب ترانوانم ورترم از ديده آب د گربا برا دسست را مهم به لست ريمدرور تاست ما بجريدت چوخواهم ز توروزست کیا وری کس نشرمسارم در اس داوری چنال دارم اے داور کا رماز کزیں بانیازاں شوم نے تیاز برستند وهٔ کزر و سب رگی کندیول تو تی را برسندگی درس عالم آیا و گردوز گنج دران عالم آزادگردوزررنج زنوایت درمن آموستن زمن دنور را دیده برودختن زلواتيج ورمن الموستن بمن دیو کے دستیاری کمند پونام نوام جا ل نوازی کند چنال کا فریدی جنال می زیم أراسوده ورنالوال ي زيم

أميدم حيال است زال ياركاه كه فول من سوم و درزي كارگاه كه خرم دل أيم هو آيم به تو جومن رفتم اين دوستان من اند چنال گرم کس عزم رایم به تو ميمريال تابرور بامن اند رحِيْم كُوسُ ست دگر دست ويليخ زمن بازماننديك كاسك توئي أنكه تامن سنم يامني إزس درميا دم نهى دامني نگرد د مسلم زانچه گر دانده زمخ كدأل درازل راندة كنم زين سختها ول نولش نوش لِلْكِن تَحْوَلِيمَةُ مِن صَمَّكُمُ مِنْ توگفتی براتکس که درایخ و تاب وعائے كندس كم مستياب دریں عاجري ول نخواہم نزا چوعا جرته رباست ده دانم نرا مراكار بايندگي گردن سيت یے کار تو بندہ پروردن سریت دوکارست با سنر د فرخندگی خداوندی ارتو تر ماست کی شكسته حنال كسنته إيم يلكه خور و كه آيا دىم را مېمت يا دېرد تونی کریشکستم ریانی و ہی دگریشکنی موسیانی دہی تحكيدارم ازرخت اربيزتار لن سنا دېرمن د ل رسمنال بشكرم دسال الول الكديركيخ متم صبوری ده انگاه ریخ بلاست كه پاشم ورال نا صبور بمركومشدر كاننم تناينو انمنست نرمن وورواراس زبيدا ودور بهرجاكه بالتم فدا دا نمست،

زمن مامشعل كشال دور دار چوکردی جراغ مرا نور دار بدرگاه توروسساه آمدم غفوست مكن عذر خواه أمدم مگر دانم از درگهت نا اممیب . يا ه مرايم تو گر د ال كسيد يه نير وسنے تو يک سبک تر نده ايم لفداوند ماني و ماسم شده انيم راا دارم المصلحت فواومن كهاشدسوخ مصلحت راومن رسى ميشمرا دركه الخسيام كار توغوشنوريتي ومن رمستنكار مكن ناانسيرم زورگاه خوليشس أميد متوسلات زائدا زهميتس تكوكن حوكر دار خود كار من مكن كاريامن چوكر دار من ظامی در ال بارگاهِ رمنسیم نبارد بجر مصطفى را سفير فرستادهٔ خاص بروردگار گرامی تراز آدمی زادگا س كرال مايه ترتاج آزادگال

محرا کازل آابد مهرجیه مست جراع که پیدواز بنیش بدوست خراع که پیدواز بنیش بدوست ضال دارعالم سسیت اسپید منال دارعالم سسیت اسپید درختاسهی سرو درباغ شرع درختاسهی سرو درباغ شرع نهی دست سلطان شیند بوش غلامی خرد یا د شاهی فروسش زید بیشوئے فرستا دگاں بپریندهٔ عدر اقت دگان تونی قفل گنجینه با راکلی د من از کمترین امتال فاک تو یدین لاغری صید فتر آک تو

متان فاک تو بدیں لاغری صیدِ فتر السا نظامی که درگتی مشدستهر بیند مها دا زمسلام تو نابهرهند

مشقى سُوالات

(۱) نتر کبنید: -(() خدایا جمال یا دشاهی گواهی نخست

﴿ حَبِّ) أُميدم غِال است زال ووستان وتمن اند

رج) نظای درال بارگال

(۲) تركيب كوي بكنيد:

A4
(†) پناه ملندی کوسیتی کپیرمستی تو نئ
دب) ښال ښې ايل طاق نيست زوېږتري
(ج) کوکن چوکر دارِ چوکر دارمن
< < > من ازمکترین صیدفِیزاک تو
رس) مطلب ومشرح میگارید:-
(١) چوشد محبت برغدانی تانگه تی سار
ر سب) کست را که تهرتوی میسی در میشرد در آ
۱ م) وعاسئے نطامی را ابغارسی خود مؤلیسید
*** Apply for the property of the control of the property of t

أنحات ما مرحط ويعتاله عليه

حدياري تعالى عزاسمة

انگدایمان دا دمشت فاک را دا دانطو فان نجات ادنوع را تا منزاسے کرد قوم مسا درا باخلیلش نا ررا گلزا رکر د کرد قوم لو دا زیر و تربر کپشتر کارش کفایت مساخته نا قدراا زمنگ فارا برگشید در کفف دا دو د آبهن موم کرد

حدب عدم فدائے پاک را انکہ درا دم دمید اوروح را انکہ فرمال کر دفترش باد را انکہ فرمال کر دفترش باد را اس فداوندے کہ پہام سحر سوے او خصے کہ تیراندفت انکہ اعدارا بدریا درکشید جوں غابت فا در قوم کر د

شرمطیع هاشش دایو و بیری إسليال وادملك وسروري بهم زلولس لقمئه باحت دا د از تن صابر بجرمال قرت داد دیگے را تاج مرسری نہد آن مکے راازہ برسری کشد عالى راوروم وسرال سند أدست سلطال هرجي خوا برأل كند نيت كس را زهرة يول وجرا بهنت شلطانی مشکم مرد را س يح راكيج ونعمت مي و مد دىگرے رائے وز حمدت ى دہر وسجرے درصرت نالط ب دہر ال یح را زردو صدیمسیال و بر أل يح يرتخت باصر عسيزوناز دیگیے کرده ویال از فاقد باز و گرسانفسم ار به در تور آل بنج لوشده سنجاب و سمور د گرے را قاک خواری سندیج ال ملم برگسته کمخواب و گخ کس ٹی ارد کہ انجاوم زند طرفة العيني جمال برهمهم زند بند گال را دولت و شایی د بد آنگه پامغ و بوا ما یمی د مه طقل را در مهدكو يا اوكست ي يدر فرزندسيدا إوكت ایں بجرسی وگرے کے می کند مردة صدسالدرا مي مكت تخمرا رحم منباطين مى كند صانع كزطين سلاطين مىكىنىد آسال رائيستول دارد بگاه اززمین خشک رویا بدگساه

قول اوراالحس نے اُوارنے

یج کس در ملک اوانیا زے

مناعات بخياب مجيب الدعوات

ماگنهگاریم و تو آمرنگار جرم ب اندازوب حدکردایم همقر پیفس شیطان بایده ایم فاقل از امرو تواهی بوده ایم باحضور دل نکر دم طاعت انبروی خود رعصیان رخیت زانگه فود سنسرمودهٔ لا تقنطوا نامیداز رشت شیطان بود رمتن باشد شفاعت خواه من بیش از ان کاندر کی دفاکم کنی از جمان یا نور ایم انم بر می

با دسنا با جرم ما را در گزار تو نکوکا ری دما بدکرده ایم سالها و ربندعصیال بوده ایم دائما درنسق وعصیال ما نده یم روز در شیاندرمعاصی بوده ایم بر در آیر سبندهٔ بگر نخیت بر در آیر سبندهٔ با یا س بو د می نام بری اندر آل دم کزیدن جانم بری اندر آل دم کزیدن جانم بری اندر آل دم کزیدن جانم بری

در بیال سیب عاقبیت

ى تواند يافتن درعارمبينه

عافيت واگر بخوايي ك عزيز

نفس بدرا بهرکرسیرش می کند درگند کردن دلیرش می کند ملق خودرا دور دار از بهرمزه تا بنیفتی در بلا و در برزه دارب و نال تالب کم کرایوساز بهجومیوال بهرخود آخورمساز دور کم خورگرمپ مسائم نیستی به بخور آخر بهب کم نیستی ایروز خورمپ راه می بر فروز و رمپ راه می بر فروز

فواب د فورج بایش ابهام نسبت خفتگال را بهره از انجام نسبت کر فرداری زفرد به گفت فیز کر فرداری زفرد به گفت فیز دل در بن نبائ دول سن نرط داس از دست گرقر مینی رواست داری برنسیا سنے دنی چوب نه جا دیما است در فرد بادی

ارفیددسدی برسے میں جوں معاوید سے ورن اللہ میں ال

در میواک اطلس و دیما میاش طالب برمورت زييامهاش زندگی می بایرت در ژنده شو ازموا مگذر خدا را سبت وه شو بشربتے از مامرا دی توشش کن غرقه لبتدينه را بر دوست کن ياك نماز ازكينه اول سيندرا اسے کہ وربر می کئی کیشمینہ را روبدركن جامهائ فاخرت أرسى فوابى نفيب از أخرت ترک را مت گیراً سائش مج کے ب كلف ياش ارائش مجسة زيريهلو عامه توبت كوميكنس دررت كوكسوب شكومياس وزمفتها ك قداء صوف اش المحوصوفي درلباس صوتباش رانكه ششش عاقبت باليس بو د مروره رالوريا فت لين لود بركر ش اندليت الوديست مردره دا بود د منيا سو د نميست

دریان آگر آبروندرین د

دورباش از پنج تصلت کے لیبر آند رہزد آبرومیت در نظمیر اولاً کم گوئی با مردم در فرغ آبرومی در نظمیر اولاً کم گوئی با مردم در فرغ آبرو کے کمیاں آبروئے قود بریزد آبرو نہ بود عجمیب بین مردم ہرکہ دا نبود ادب گربربزد آبرو نہ بود عجمیب از بہاراں مباش کے نیک نیک تھے گرسکیاری بریزد آبرو سے از بہاراں مباش کے نیک تھے گرسکیاری بریزد آبرو سے

۱۹ اے بیمر با بهترال کمت رستیز وزمانت آبر وئے خود مرین اربیالم آبرو می بایدت دائما خلق نکو می بایدت کر بیالم آبرو می بایدت ایران می بایدت ایران کار می بایدت ایران کار می بایدت ایران کار می بایدت کر بیال کار می باید کر بیال کار کر بیال کار کر بیال کر بی کر بیال کر بیال کر بیال کر ب

سر که آنهنگ سبکساری کند زآبر دینے خولیش بیزاری کند جن حدیث راست یا مردم مگوی نانگر دو آبروبیت آب جوی از خلات و از خیانت باش دور تالود بهوسته دِر رف نولور

گرہمی خواہی کہ گونٹ دت تکو اے نبر ادر ہیج کس را بد مگو انبائٹی درجمال اندوہ گیں از صد درروز کا پر کسمبیں

دربیان آنکه آبر و بفراید

می فرداید آبر واز پیخ جیب ز باتدگویم بستوات ابل تهیم در سفاوت کوش اگر داری غن تافرداید آبر و سیت از سخن می فرد باری و و فا داری گرنی بی بیشک آب روی افزایم بی بیشک آب روی افزایم بی جول بجار قویت می فراید و که از سفاوت آبر قیستر ول سفو و د که بیرکه ابرخسان بخت است بود و می افزایش به د می افزایش به به که ابرخسان بخت از در افزائش به به مرکه ابرخسان بخت اکتش بود آبر دست او در افزائش به به مرکه ابرخسان بخت اکتش بود

برسه برست مص جود ۱۰ بروت اوردا طرا مص به باش دائم برد بارد با وفت تابروی فولیش بینی صوفیا

بسرخود إ دوستان كمترسان "ابما ندرا زت از دشمن نهال أنخيه نؤونهناوه بانثى ببر مدارر الكروى سيق مروم مشرمسار ما نه ورت پرده ات شخص دگر اس برا ورئيردة مردم مكرر نانبار دلیس نیانیت با ر باہوائے دل مکن رہنا رکار نازيانت إشدك فاجردراز وستكوته واروبهرجانب متاز تأشاسدونكرك وتشدر تويهم فدرمردم راشناس کے محترم ہرکرا قدرے نیاشد درجہال زنده مشارش كهبست از مردكال كة نكرسازوش مال مبال زفاعت بركدا نبود نشال عفوميش أروزجرمنس دركذر رعدوك خوليش مي اللي طقر نيزباش أزر حمتنتُ أميد وار دائمای باش از خت نرس کار معبت ريمز كارال ي طلب إتواضع باش ونوكن ياا وب تأكد دوور تبنزنام تومن ف ردبارى جحية فيها أذار ماش حريص ولغيض وكهينه زمير فأنل انكء مبروعلم وحلم شمياق دل اند اېوترياق اند دانا يان د حصر قاتل انداے فواجه نا دال وزير ردم ازتریاق می ماید تخات ووك الزرك المركال دربروس ورستال كبشا دن فخرجا کار مانان دا دن است نوليش داكمترز بهرنا وال مشهر كرفيردانا باشي وابل بهنسر

دریان مفت زندگانی

هردرازخوت پدگرو د پدید ناخوشی درزندگانی اسے ولید مرده می دانش که منبود زنده او أنمكه نبيو دهرا در افعسل نكح می نماید رابست از ظلمت نبور مركدكو يرعيب تو اندر محفور مشكرا وي بإيداً وردن تجليح مرتزا ہرکس کہ بامشد رہنمائے مرخر دمندان عبالم را شناس عال تو درااز دوکس مینال مدار خلق فيكو، مشرم نيكو تركياس ازطبيب ماؤق والزيارغار نأ صواب كاربيتي مسير يسر ہر مرا دغو و مکن کارا ہے لیسر گرد او بیرگر مگر دهای بوشمند أثنيه الدرمفرع باستدنا كيند ہرچہ داکر دست حق بر توحرام دوردار ار فو د که ماستی نیک نام چو نکه روزی مرتو بکشاید فکداستے د ل کشاده وار د تنگی کم نمائے ' تالودنام تودرعس كمسخي تا ر ه ر وي وخوش مخيّا ښ اواخي حونكه وقت أيرنكر دوييش وليس برُکو را ندرہ مرگ کے لوا لہوس ول رغل وغش مهيشه ماک دار تاتوانی کینه در سینه مدار ودل ببذبر رحمت حبار تولث تكبيه كم كن فوا جهر كرد إر فوتيشس بهترين چنرے بران فلق تكوست فلق خنن نيك را دارند دوست

زُد فروتر باش دائم کے خلف کیں بدر آرائش اِبل سلف آنکہ باشد درکف شہوت اسیر گرچ آزا داست ا در ابندہ گیر گرتو بینی ناکسے را دمت گاہ حاجت خود را از وہرگز مخواہ بر در ناکس مت رم ہرگز مبر وربہ بینی ہم مہرس ازوے خیر تا تو انی کا برا بلہ را مسکاز کارفر ماکٹ ولے کمتر نواز

دريال فاكرفدمت

نا وانی اے بیر فدمت گزیں تاستو و اسپ مرادت زبرز.ب فدمت اوگنیدگرد ال کسند، بندة ج ل فدمت مر دال كند باستُداز آ فاتِ دُنسِا درا ما ل بهرفدمت بركه برسنددمال ايزدش بإرولت وحرمت كند بركه مبيش صالحال فدمست كند روز فحتر بجياب وبيعقاب غاد ما آرا بهست درمنت مآب عاك الشال درجال اشراقع فادمال بإشندا خوال راسقييم بهترازمه عابدومسك سود گرمهه خا دم عاصی موفلسس لو د ى دېرېرفائے دامستال اجرومرد صائمان ستا نمال. ازدرخت معسرفت بالمغر برخدمت بركه بربندد كمر مم تواب غاز یا نش می دست هركه خاوم نشد خنا کش می دمیند

دربيان تعظيم فهمانان

يست مهال ازعطاك كردكا اے برا ورمیماں رانیک دار یس گناه میزبان را می مرد همیهمال روزی بخود می آورد باز داردمیهان از کنش، هركراجيار دارد دسمنسس تابيابي عربت ازرحال عزيز اے براور دار مهال راعر سير می کشایر باب جنت را برو مولت كودائث مهمال را مكو ازدے آزرد دہ فداؤیم رسول بركرا سترطيع ازمهاب ملول فولیش را مثا نسته رخال کند بندة كوفدست مهالكت ازضالطات نج اندازهيد هرکه مهمال را بروی تازه دمیر از تملف دورماش السيميزمان "اگرانی بئودت از میهال گرلود کا قسربرو در بازگن مهال راا ساليسرا عزازكن بهركه زو ميال شود باشدائيم ہست مهال ازعطاما سے كريم چى رسىرىھال سرولىش دردىند معرفت داری گره برزرمبند چوں رسر مهاں از وینهال شو خيرو برخوان كيس مهان مشو الوسيش درشكنامي مي نسند ہرکہ مہاں راگرا می می سب پیق او می باید آور دن طعام بركه مهما نت شو و از فاص وعاً

نائچ داری اندک و بین ای ایر بر دماید بین در دلین اسے ایسر ۱۱۰۰۱ مرصالعال بهرخب رک تا دم ندت در بیشت عدن طاح ی دیرا در از رحمت نامرنسه در دوعا لم الردش أورك دور برسراقیال یا بی تاج را كم كنشين ورغمر مرفو الحبيل مى مشورنان سنى نوروصفا درسے مردا رہوں کرکس مرد سقف دبيرال راتوبر استول ملاً هرج بنی نیک بین ویژمبی

ان بره رجالیان برخسداے باتن عورال كه مخت رجامئه برك لوك الن عورسك وبر گربراری ماجت محتاج را بركرا باشديد دلت مخت يار فيرور زورتهان وأبشكار اسى لىسر بركر مخدرنان عبيل نام مسكر على الرخ است وس تانخوانندىن بخوان كسس مرو چیشه نمکی از خسیس دول مدار ركنى نيرائ أرفودسيس

درسان نعائخ ونتائخ دى در توى

نفس رابد فوسياموراسك ليسر ببثيترا زشام غواب أمرحرام ورميان أفاب وسايرتواب باشدت رفتن سفرتهنسا خطر

خواب کم کن اول روزاے لیسر آخرروزت نحونبود معتام الل حكمت رائمي أيدصواب اے لیمر مرکز مرد شخب سفر

استماع علم كن زابل علوم روز اگرمبنی توروی خود رواست مولی با بدکرنز د سکت او د ورمیان شان نیای زیهار روز وشب می باش دائم در دعا رو نکوئی کن میکوئی در نہاں معصیت کم کن بعی المرتبهار ايزدا ندرىزق اولقصال كت درسخن كذاب را نبو دفسنر وغ واب کمکن باش بیدارا سے نسر كريبي فوانبي تونننت از فدائ فاک دوبهم منم درزیر در نعت ق براة مي گردد حرام روزیت کم گردوک درولین بیس باشداندر اندنش تقصان وت خشاك لين نوليق را مازه مكن ،

دست رابر*ئنخ* زدن بومها ومثوم تثب درآئية نظر كردن خطاست خانه گرتنها و تاریکیت بو د عاريايان را چوبيني ورقطار الافزايد قدروجابت رافدا تا شو د عمرت زیاده درجها ب تانكا بدروزيت درروزگار هركه رو درفسق و درعصیاں كند كم شودروزى زگفتار دروغ فالقرآردنوا بسالسياراسكالبسر ریز کان را میفکن زیر یائے شب مزن جاروب برگزخاندد گرېخواني باپ و مامرت راښام گریدامن بک سازی رونولش دوركن ازخانه ارعنكيوت

يحرخ رابيرون اندازه ملن

درسان عمخ ارى مردم

برمسر بالین همیسا رال گذر زانکه مهست این سنت خیرالبشر ورميالس فدمت اسحاب كن تا ترابیومسترین دا ردمسزر عرش في ورجيش آير آن زيال مالک اندر دورخش بریاں کند بازارمنت والمستدار ہرکہ اسرا رت کند فاش کے بیسر از جناں کس دور می باش لے اسپر درجوا نی وارسپیدا ل را عزینه آن تا غزیز دیگران بایشی توتنسینه برضعیفال گربه بخشانی رواست کین زمیرتهائے خوب ادلیاست تاندميرد دربدن فلب العفلام علت مردم زیرخواری . بو د خوردن پُرِخم بنمیا ری بو د ياش دائم طافمي فويته حلال درتن ا و دل می مسیم د کام

تاتواني تشنه راسيراب كن فاطرانيام را دريا بانسيز يوں مينے راكسے كرياں كن أنك خت را تدميت يحتر را برسرسري مخور همسنر طعسام تاستود دين توصافي جون ثرلال آنکه باشردریخ قوت ترام درسال انتا: در بلایاری مخواه از پهیچ کسس از ضرائے تولیشن عافل سیاش عان كراساس مان وعفد بجواد ازوم برسوني مر و ا ئے بیرکو دک نہ بازی مکن نقس بدرا در گسندیاری مره کها تنهمت . بود آنخب مر د د نشینه داری از وایمن مهات در ده و فسق و بوا مرکسیامت از چەر سقر درىپىش دارى زادگىر جدراج لسب بردوزج كرز أتشيخ ورمينيس داري ك فقير عقبه درراه است بارت لب گران داری اندرسینی دوزرسخیز اسيم براور باش ورفرمان حق

گرون از فکم ضرایت بریتاب تابيابي در مبشك عدل طائح شاداگرداری ورون ضتررا بركرار وابل تصيحت رابجاتے باللي رخب كن برماتيم عاجزي وجربساكروم لس رممت في بادبرميان كس

تاناني روز محت ورعداب شققة بنا كے يا فلق مداسك تا د بهندت طائع در داراسلام با فقیرال ر دروسب می دبرطعام بازيالي جنب والسترا در دوعالم را حتن مختد خدام عقو کن مبل گذاه ما بهمسم ننست ما را غير تو و گي كسي گریخوانی دربرانی بنده ایم سرچه مکم نست راک خرسنده کی كس نصائح را بخواند او كسي

سقي سوالات

(۱) مطلب وشرح بوليسيد

(الفت) با دشاما جرم مارا درگزار نواهی لبرده ایم د میه) برمیا در تا توانی کا ملفس ولیرش می کند (ج) وور بإش از تبني خصلت آبرو تودم بير (>) الواتى ك كسير خدمت كزين دولت وحرك كنام (٢) تليحات ويل رابفارسي تبكارير:-

زائكة نبودج فدافريا درمسس غافلانه درره باطل ماسس ويتعجرت بركشاؤلب بدسر يندناص را بكوش جال شنو كارماشيطان بإنبازي مكن عمر سریا دا زنتیبر کاری مده راه من تهمچونا بست ما هرد زبرسقف بهستون ساکساین نولبثن راسخرة شيطال مساز عرقود را سرلب ربربادكير عائي شادى نىيىت برمندىن خطر تهيج خوفت نيست ازنارسىپ مگذرت بارت نستی دیگرال ازخدایت نست اسکان کریز تابيابي منت ورضوان عن

طوفان نوع مقد توم عا در نارفلیل توم لوظ من قدصام سانهن داکود م فاحم سلیمای مبرادی ماهی پونس آرهٔ ذکریا سالک دورخ دس مع فیدی دوچار همزمی تواندیافت "تفصیل کهنید ساختان دو ایراندیافت " تفصیل کهنید ساختان هم مید در در مید می افزاید" انتها را نشرح دمهید مید در که نشر کهند ا

د الفتى غوانب كن اول روز بايد كه رود ويك لود

ردي) برسرالبن مارال بنين والسندرا-

(١) تركيب توي كييد:-

(الفت) یا دمشا با راجرم مارا در گزار الخ د دب) عافیت راگرنجوای اے عزیز الخ

ر ج) برسر البين بيارال گزرالخ

انتا ب لوسال سوركى مناسليه

م) بر د

یکے دیدم ازعرصت رودبار کرمین آمدم بر سلیکے سوار خال ہول زاط ل برنشست کرترسیدنم بائے رفتن برنست نبیرگناں دست برلب گرفت کرسعدی مدا رانچہ دیدی شگفت نبیرگناں دست برلب گرفت کرسعدی مدا رانچہ دیدی شگفت

توم گردن ار حسکم داور مینی که گردن نه سیمیدر حسکم نوسیج پوخسرو بفتر مانِ داور او د فهدالین نکمبال و یا ور او د

می نست چی و وست داوزرا که در دست دشمن گزار د ترا رواین ست روازطرنقیت متاب بندگام و کامیکه نواهی بیاب نصیحت کسی سو دمندآییکشس کدگفتار سقد می لبند آیینس پیندا د و ن کسری هر مخرزا منزع روان هرمزمین گفت نوشین روان

شنډرم که دروقت نزع روال همرمرجي گفت نوشيس بروال که خاطرنځکدار دروليش بېش ه دربند آساکش خوليش باش نياسايد اندر د يار توکسس چو آساليش خوليش خواهې وليس

نباً بدینز دیک دانالیسند مشیان صفته وگرگ درگوسفند برویاس در در کیشن متاج دار کستاه از عیت بود تا جسدار

رعیب چوبنی د سلطان درخت درخت کے نیسر باشداز بیخ سخت کسن نا آدانی د ل فلق رکیش درگری کنی می کنی بیخ خولیت می

اگرمادهٔ بایدت مستقیم، دوبادسایان امیدست ویم

گرندسانش نیا پریشند کرنزسدکه ورمکش آید کرند دگردرسرشت ف این فوئیست درآل کشورآسودگی فوئی نیست اگریائے بندی رضائیت گیر وگریک سواره سرخونیش گیر

فراننی در ان مرز وکشور مخواه که دل تنگ بینی رغبت رستاه زمت کلبران د لاور مشرسس از آن کونشر سدر زو ا ورتبرس

دگرکشور آبا دبسند ، تخواب که دارد دل ایل کشور خماب خرایی ویدنامی آید نرجو رسندای تنین را بفور المعیت نشاید بربیدادگشت که مرسلطنت را بنام ند ولیب ن مراعات دم قان کن از به خواش که مردورخوش دل کندکار بیش مردت نباست به برخواش کر و نیکوئی دیده باشی لیست مردت نباست به برگردش گرفتند در و ال برتیر به مردانگی کایداز رجر نان چه مردانگی کایداز رجر نان چه مردان کی کریش بر نبان چه مردانگی که بازارگان اسیر چه مردان کریش بر نبان میشد که با زارگال را نست در خیر بر شهرولث کر به نبست می از از کال را نست در خیر بر شهرولث کر به نبست می از از کال را نست بر بر شهرولث کر به نبست می از از کال را نست در خیر بر شهرولث کر به نبست می از از کال را نست به بر نست و ند

کے آنجا دکر ہوشمندال روند جو آواز ہ رسمبرو مسکر ہوشن و ندو کہ است اور کے آنجا دکر ہوشمندال روند بر اور کا اور کا ورسول اندو کا رسما فر بجال ہود کہ نام مکوشال بعبالم ہوند تنہ گردد آن ملکت عقریب کردو آن ملکت عقریب کردا تنہ کا موسی اور کی دو تا سیب شال برمدراش نیر دور آئی دو تا میر کردن میردن میر کردن میر کردن میر کردن میر کردن میر کردن میر کردن میر کردن

يومدرت كزارست كرودكن

حق ماليانش فرامش مكن

اگراورا بردم دست قدرت به از ایرکرم هم حیال دست سب

in &

شنیدم که مجمب ید قرح سرخت که سرخت که بربستگ نوشت بدین حشد و سرخت دوند برفتند و است بهم روند کرفته عند الله بروی و زور ولیکن نبردیم با خود بگور بویر وستمنی با شدت دسترس مرسخانش کورا بهی عصد لسب عدد زنده سرگشته پیرامست بداز ون اوگشته درگردنت

0,6

شیندم که دارائ فرخ تبار در شکرهدا ماند ر در مشکار دوال آمد شکله با نے بر بیش شهر آور د تغسلن زکیش که در الله کا مراف ار فار بال که مکوشش که در بیل که مکوشش که در بیل که مکوشش من انم که اکسیان شهرورم بخدمت در بی مرغز الآورم مکلک را دل رفته آمد بجائے کی بیری وگفت ای نکوبردی کا دفرخ فروشش وگرند زه آور ده بو دم بخوش وگرند زه آور ده بو دم بخوش وگرند زه آور ده بو دم بخوش میرایا وری کرد فرخ فروشش وگرند زه آور ده بو دم بخوش

مكهان مرع بخنديد وكفت تصيحت زبارا ل نشاير نهفت نرتد برمموورائے توست که دشمن ندا نارشهند زدوست كربركمترك رايداني كركبيت ينال ست در مهترى شرطيت زميل وجراكاه يركيدة مرا باد با درصم و يده نمی د اینم ازیداندلیت باز كوت بمرامم في ال كالسي برول أرم انصد ببزار تواخمس اسكامور شهريار توہم گار تولیق داری بیائے مراكلها في لعقل ست ورائ كر تربير ف وازستال كم اور دران دار ملک ارتفل عم لو د كبيوال برت كار ثواب كاه ترکے کشیوی مالهٔ داونواه اكرداد فواسي برار دفروس فيال فسي كايد فغانت كوس كهره وركوى كت دورتست كرنالد زظ لم كه در دورتست

ذسک دامن گاروانی درید که دمهان با دال کدسک برورید دلیرا مدی سعب یا درسنن بوشنی برست ست فتحکنن گبوانی دانی که می گفت به نه نشوت ستانی و نه محشوه ده زبال بندود فترز محمت لیشوئ طمع بکسل و بهرمیه فواهی بخوی

خيريا فت گردن کشے دربواق که می گفت مسکینے از زبرط اق و توہم بردرے ہمستی اُمیدوار لیں اُمپد بروز تشنیاں برار سر دل در د مندال برآور زبند که برگز نیا مثید دلت در دمند برنيان فاطبر دادنواه براندازدا والكت بادساه توخفته خنگ در حرم نیم روز ستانندهٔ داد آل کس مداست غريب ازمرول كوسجر مابسوز

خداوندگشتان گه کرد و وید نه بامن که با نفس خود می کنید یکے برسیرشاخ وین می برید بگفتاگرای مرد بدی کمند تقبحت تحاشا است اكرنبنوي ضعيفال مكفن كيفي قوى كرائ كريشا شرزووك چو فواہی کدفر دالوے سرے کئی دہمن فورشن کہرے

ليروليس أل كدا وامنت كەڭرىفكىنىرىت سۈيى شىرمسار

كمتنؤا ندازيا ومشددا دخواست

كه فروا بدا وربر وخسروس

كه في ل مجدر د مُرتوايس لطنت مکن بنجبرا زنا تواناں بدار

که زمشت ست درستم آزادگال بیفادن از دست افت ادگال بزرگان روشندل نیک بحنت بفرزانگی تاج بر دند و تخنت بدنیا که رامستمال کچ هر د دگرراست غواهی زستدی شنو

تمون مسيت اوقات درولس رامي

اگرسرفرازے بیواں برست و گرتنگدستے بزنداں درست دراں دم کا جل برسر بردونات نمی شایداز کیدگرشال شناخت

شنیدم که یک بار در دجسائه سخن گفت با عابدے کلیے بار در دجسائه سخن گفت با عابدے کلیے بار مرکلا و مہی داستیم کیم

سپہرم مددکرد ونصرت وفاق گفتها زوئے دولت عراق طبع کردہ اورم کہ کرمال خورم طبع کردہ اورم کہ کرمال خورند کرمال مسمرم مکن بینری غفارت ازگوش ہوش کہ ازم دگال بیندت آیر مگوش من بینری غفارت ازگوش ہوش

6

یکے بند می داد قرزند را کمو دارسب دخم درمندرا کسی جور برخر دگال کے لیس کر یک روزت افتر نرر کے لیسر نمی ترسی اے کسیر نمی ترسی اے کو دک کم خرد کر دوزے لینگیت برہم ورد بخروی درم زور سرنچ بود دل زیر دمستال رس رخبر بود بخر دم میج مشت زور آوال نرکردم وگرزور برلا غرا ل

گفتار

الاتا بغفلت مذخیبی که نوم حرام است برصنی سالار قوم غم زیر درستان مخور زینهار بترس از زیر درستنی روزگار نفیدت که خالی بود ازغرض چوداروک تلخ است دفع مرض منده

جمال الى بسر ملكا ويزمسيت عنام زدنيا دفا دارى أمينسيت عنائل من المسلم المالية المسلم المالية المسلم المالية الم

کسے زین مال گوی دولت راہد مفر کہ دربند اسا کیش حشاق کو د كارآ مدا نهاكه بروامشتند نركرد آوريد ندو بكذاشتند

چنین گفت سوریدهٔ در عجم کسری کسک وارث مکر عم اگر ملک مرجم ما ندے و بخت تراج بی میسرشرب تاج و تخت اگر گنج قارول مدست وری ناند، گرائچه مجنثی ، بری

(۱) نركىپ تخى كېنىد: -(الفت) ميك دييم ازعرصهُ رود بارالخ

(ب)شنیدم که داران فرخ تبارانخ

(بع) توكرنستسوى بالرُّوا د نواه الخ (<) ميكے برسرشاخ د بن می برید الخ

(٢) مطلب وشرح بركاريد: -

تعرسید. (الف) شنیدم که در دقت نزع روان گرگ درگوسفند د مب خیریا فت گرون کشفه در عراق گرگرما کبشور

(ج) میکے بنیدمی دا د فرزندرا وگرزورمیلاغرال (مه) محایت دارا دستهان بعبارت خورتان بنولیسید

(۵) محایت کلز و عاید را ایگارید

كام شر



لالدرام برشاد ابندسنس كب سيارز، سنرى مندى آگره نے مندرج دل ھارکتا بن طالب علموں کے استفادہ کے واسطے شائع کی ہیں۔ بیرجار درکتا بیں مولنیا سیات البرآبادی کی مرتب کی بونی بس- اور طلبار کی استدادا ير نظر أهكر صاف وساده زبان من هي تني بن - ان كما بول كي ايك خصوب يريهي كميم كرتمام وإقعات وحالات قفته يام كالمهرى مورت مين سيان كمة سی ماکه طالب علموں کے واسطے ان کا مطالعہ دیسی کا موجب ہو۔ ا دى مو تى حدثته اول. دىجىيىلى خلاق مىچەر خىفىر قىمول كامجومىرى مع في ووم اسي قعول كيرابيس محت كام العول بان كُ كُنَّ يْن -حصير سوم اس بب الورائ غار ، تارا گرشكا قلوم ، شالا أ ملغ لورب كها أر وعمره كم مارمخي حالات ا ورقد الى مناظرو غيره كا ذكر - ؟ -جِمَاتُهُم - اس بندوستان اور دوسرے ُلک ک لبق سربر آورده افناص، مثلاً گوسایس نکسی دائں۔ مطبکور^{ہا} الشائی وغیرہ کے سواع حات درج بن-یه تیاره رکتابی کانون سائریس اورمرایک کی فیمت مرج-الدمالة ورالم المراد المالة



CALL NO	191525.A.	c. No. <u> </u>
AUTHOR		16 Les Sanores 5)
TITLE		1 (K) PUNOMA (S)
	1919 20	**
21910	21.44	
1	Date	No.
F	no.	
	No. 17	



MAULANA AZAD LIBRARY

ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES : PERSIAN SECTION

- 1. The book must be returned on the date stamped above.
- 2. A fine of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-book and 10 Paise per volume per day for general books kept over-due.